



پیامبری هادی آخرا الزمان

پژوهشی از مدافع حریم امامت
آیت الله سید محمد رضا حسینی شیرازی
در بررسی و نقد مدعیان دروغین مهدویت

• تدوین:
سید احمد بحر العلوم

سامری‌های آخرالزمان

پژوهشی از مدافع حریم امامت،

آیت الله سید محمدرضا حسینی شیرازی (اعلی الله درجاته)

در بررسی و نقد مدعیان دروغین مهدویت

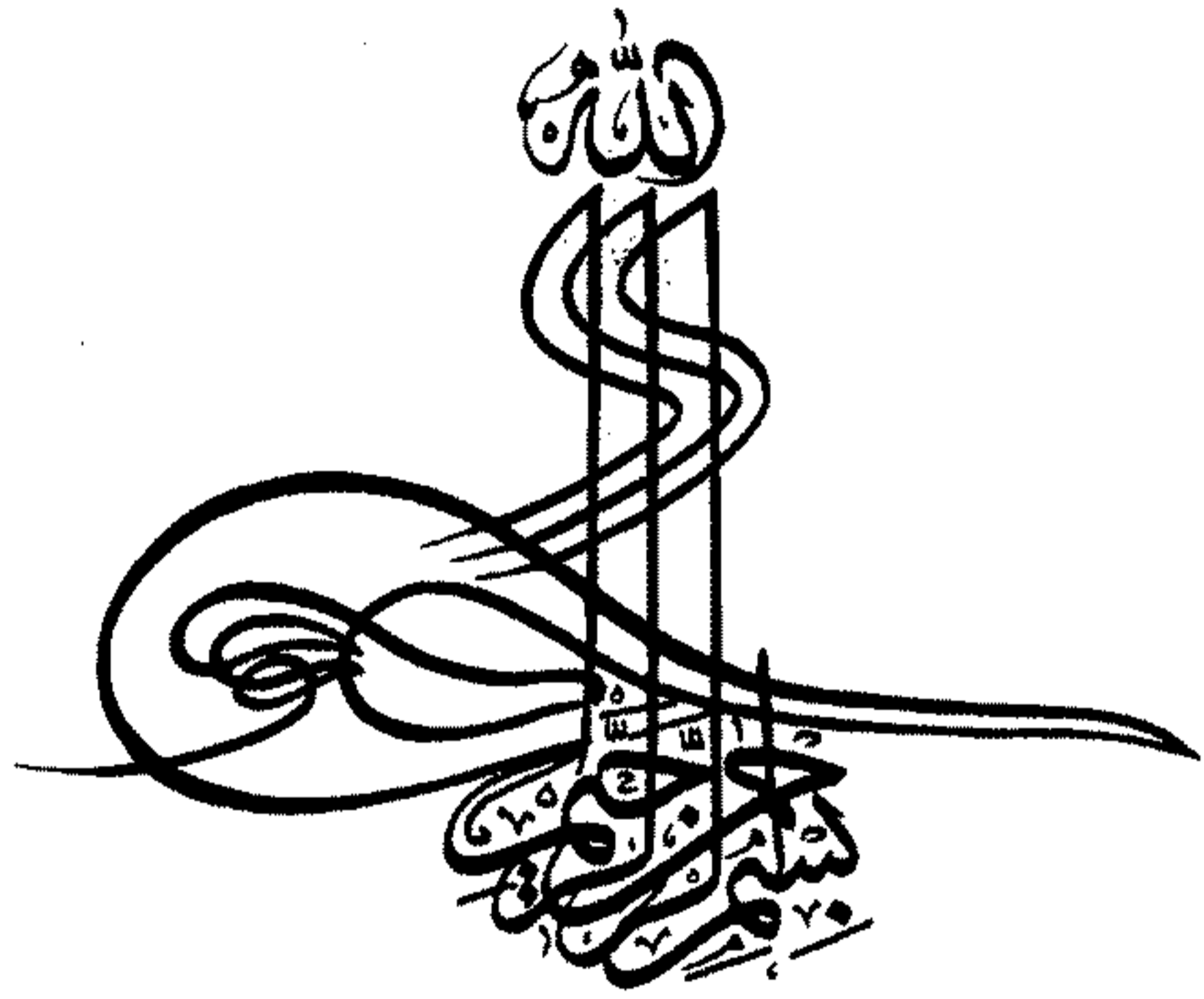
تدوین و مقدمه:

سید احمد بحر العلوم

شناسنامه کتاب

عنوان سامری‌های آخرالزمان
موضوع پژوهشی از مدافع حریم ولایت، فقیه اندیشمند آیت الله سیدمحمد رضا شیرازی «قدس سره» در بررسی و نقد مدعیان دروغین مهدویت
تدوین و مقدمه سیداحمد بحر العلوم
ناشر مؤسسه فرهنگی بهار
نوبت چاپ اول / جمادی الأولى ۱۴۳۱
تیراژ چهارده هزار نسخه
مرکز پخش مؤسسه جهانی فقیه مقدس شیرازی

www.r-alshirazi.net
info@r-alshirazi.net



الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين المعصومين سيما

بقية النبي الأئمة من آل محمد بن الحسن العسكري

واللعن اللعين الذي على أعدائهم جميعا



فهرست نگاشته‌ها

سرآغاز..... ۹

پیش‌گفتار / ۲۳

راه‌های اثبات اندیشه مهدویت..... ۲۵

اندیشه مهدویت و نمونه‌های تاریخی..... ۲۸

قیام محمد بن عبدالله..... ۲۹

از منکران مسئله مهدویت..... ۳۵

فصل یکم

امور خارق‌العاده و ادعاهای بزرگ / ۳۹

اثبات هر ادعا..... ۴۱

اهمیت مسائل عقیدتی..... ۴۲



- پدیده‌های خارق العاده چگونه‌اند؟ ۴۳
- امور خارق العاده چگونه به وجود می‌آیند؟ ۴۴
۱. چالاک‌ی و سرعت حرکت ۴۴
۲. خواص فیزیکی و شیمیایی ۴۷
- داستانی تاریخی ۵۰
- نمونه‌ای دیگر ۵۱
۳. نیروهای پنهان ۵۲
۴. ریاضت روحی ۵۶
۵. ارتباط انسان با قدرت مطلق ۵۹

فصل دوم

معجزه؛ خارق العاده متفاوت / ۶۱

- نقش معجزه در اثبات ادّعا ۶۳
- چگونگی تشخیص معجزه از امور خارق العاده ۶۸
۱. بررسی شخصیت مدّعی ۶۹
- پادشاه روم و نبوّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۷۲
- از اهداف مدّعیان شیطانی ۷۷



۷۸	رفتار پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> و تأثیر آن
۸۰	تفاوت اولیای خدا با اولیای شیاطین
۸۳	نمونه‌ای از مدعیان دروغین
۸۶	آزمون سخت
۸۹	۲. بررسی ماهیت ادعا
۹۳	۳. قابلیت مخالفت کردن
۹۶	پیامبران الهی و ادعای نبوت
۹۹	تصویری از دوران غیبت و معیاری برای مقایسه
۱۰۳	حلاج و ادعای دروغین او
۱۰۵	تفاوت معجزه و جادو
۱۰۶	مقایسه‌ای جالب!
۱۰۸	امام حسین <small>علیه السلام</small> و شکوه ابدی

فصل سوم

ارتباط رؤیا با ادعا / ۱۱۳

۱۱۵	چگونگی شکل‌گیری رؤیا
۱۱۷	تفسیر علمی رؤیا



- تفسیر دینی رؤیا..... ۱۱۸
- رؤیا و تفسیری دیگر..... ۱۲۳
- جایگاه رؤیا در اثبات مسائل دینی..... ۱۲۵
- رؤیا و دیدگاه فقهی..... ۱۲۸
- چرا رؤیا در تشریح حجّت نیست؟..... ۱۳۸

فهرست‌ها / ۱۴۳

- فهرست آیات..... ۱۴۵
- فهرست روایات..... ۱۴۸
- منابع و مأخذ..... ۱۵۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرآغاز

تنها آیین کامل الهی به نام دین روشن‌گر اسلام به وسیله آخرین سفیر خدا حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جهانیان عرضه شد. پیامبر رحمت با تمام نیرو به تبیین برنامه‌های دینی و اصول مسلم آن پرداخت. خداوند متعال این دین را برای پیامبرش کامل، قرآن را بر او فرود فرستاد که بیان حلال و حرام، حدود و احکام و همه نیازمندی‌های جوامع بشری در آن است.

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آغاز رسالت و بعثت خویش به اصول مسلمی پای می‌فشرد و سرلوحه برنامه‌های آن حضرت بود... از اصول یقینی و قطعی دین اسلام اصل مهم و سرنوشت ساز امامت و جانشینی آن پیامبر رحمت است.

آن حضرت در طول دوران زندگی خویش در جای جای آن به این امر مهم می‌پرداخت و پیروان خود را با این اصل مهم آشنا می‌ساخت. این مسئله مهم امامت با امامت نخستین پیشوای اسلام

یعنی حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام آغاز و با امامت آخرین جانشین پیامبر رحمت؛ یعنی حضرت امام مهدی علیه السلام به پایان می‌رسد ...

اندیشه مهدویت نیز که از اصل حیاتی امامت نشأت گرفته از حقایق دین اسلام به شمار می‌رود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تمام دوران زندگی خویش به طور مبسوط به بیان این اندیشه مهم پرداخته و تمام ابعاد گسترده آن را با سرفصل‌های گوناگون همراه دیگر آموزه‌های دینی در اختیار تشنگان معرفت قرار داده است.

پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پیشوایان معصوم علیهم السلام نیز زوایای دیگر این حقیقت را مطرح کرده‌اند و این اندیشه همواره در جامعه اسلامی راسخ و پویا بوده است؛ و این واقعیت به گونه‌ای در جامعه اسلامی مشهور و شناخته شده که گسسی نمی‌تواند به سادگی آن را انکار کند ...

چرا که پیشوایان معصوم علیهم السلام و در رأس آنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بهترین شکل، مهدی موعود علیه السلام را با تمام خصوصیات و ویژگی‌ها به مردم معرفی کرده‌اند؛ به گونه‌ای که احادیث و روایات فراوانی که در منابع معتبر شیعه و سنی آمده، شاهد صدق گفتار ماست ...

اما متأسفانه قداست مسئله مهدویت، هم‌چون قداست مسئله الوهیت و نبوت از سویی و اصالت آن از سوی دیگر، موجب شده که

در طول تاریخ عده‌ای پا از گلیم خویش فراتر نهند و خود را به عنوان مهدی موعود قلمداد کنند و به دروغ، از قداست و حتمیت این اندیشه سوء استفاده کنند و در فضای گمشده معنویت‌های دوران تاریک آخرالزمان و تشنگی انسان معاصر به حقایق روشن‌گرانه آیین روشن‌گر اسلام، عده‌ای کم معرفت را دنباله‌رو خویش سازند.

در سال‌های اخیر، رواج پدیده اوهام و خرافه، رونق بازار عرفان‌های مجازی و معنویت‌های فانتزی، گسترش طریقت منهای شریعت، رشد شبه عرفان‌های ژله‌ای با انواع طعم‌های شهوت، شهرت و ثروت و گرمی بازار مدعیان دروغین؛ به ویژه مدعیان دروغین مهدویت رشد فزاینده و نگران‌کننده‌ای یافته است؛ چرا که روزی نیست مگر این که نفیر گوساله سامری به گوش می‌خورد و خواه ناخواه با ادعاهای گزاف چند نظرکرده و مدعی خود خوانده رو به رو هستیم؛ تا آن جا که کسی گفت: هر چند روزی، یک امام زمان نوظهور به زندان می‌آورند! و چه زیبا سرود:

جواهر فروشان به کنجی خموش چه گرم است بازار شلغم فروش!
 بدیهی است که این روند، به کشور ایران و یا کشورهای اسلامی اختصاص ندارد؛ بلکه گرایش به معنویت‌های مجازی در مغرب زمین نیز رونق گرفته است؛ چرا که معنویت، گمشده دنیای معاصر است.

آری، معنویت گمشده انسان است و در دوران آخرالزمان «خلاً معنویت»، به رغم احساس شدید تشنگی انسان معاصر به حقایق ماورای طبیعت، واقعیتی انکارناپذیر است. این «خلاً معنوی» از یک سو دست قدرت‌های سیاست پیشه را برای بهره برداری از این خلاً باز می‌نهد و از سوی دیگر، گرایش انسان حیران را به هر حشیش و هر سرابی توجیه می‌نماید که نسل تشنه معنویت، عطش خود را با سراب‌های عرفان نما فرومی‌نشانند.

در بازار گرم مدعیان، خرافه‌ها و عرفان‌های بدلی عرضه می‌شوند و این چرخه عرضه و تقاضا تا همواره وجود «جهل» و «ظلم» در جهان ادامه خواهد داشت. «میلتون»، پرکارترین محقق در حوزه جامعه‌شناسی ادیان نوپدید، می‌نویسد:

بیش از دو هزار فرقه معنویت‌گرا در آمریکا و بیش از دو هزار جریان معنویت‌جو در اروپا وجود دارد که درصد کمی از آن‌ها مشترک هستند.

البته «موعودگرایی» به عنوان نقطه تعامل و اشتراک تمام ادیان آسمانی، در جهان غرب نیز با آسیب‌های جدی، رو به رو است. مباحث «آخرالزمانی»، «آرماگدون» و «پایان تاریخ»، هر روز در مغرب زمین گرم‌تر و بحرانی‌تر می‌شوند. تنها می‌توان با سیری گذرا بر



سینمای منجی در سینمای غرب، عمق فاجعه را دریافت. اما «نماد سرخ عاشورا» و «نگاه سبز انتظار» در همیشه تاریخ اسلامی، مؤلفه‌های اصلی حیات و پویایی مکتب شیعی بوده‌اند. از این رو بدیهی است که دشمنان در میدان پیکار با تفکر والای شیعی، این دو پایه اساسی را در تیررس مستقیم شلیک خود قرار دهد. بانگاه به صفحات تاریخ پر نشیب و فراز اسلامی، دست سیاست پیشگان طاغوتی در فرقه سازی مذهبی، مشهود است. ترفند سیاست بازان اموی - به ویژه در دوران معاویه - در موازی سازی برای خاندان عصمت و رسالت و رقیب تراشی برابر ائمه هدی علیهم‌السلام، در پیدا و پنهان تاریخ اسلامی، به وضوح قابل رؤیت است. جعل جماعتی به نام «زهّاد ثمانیه» و کرامت سازی برای آنان، نمونه‌ای از مرجعیت سازی بدلی سیاست ورزان اموی برای دور کردن امت اسلامی از درب خانه دروازه شهر علم نبوی؛ یعنی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و فرزندان آن بزرگوار بود و این همه، به گواهی مجامع روایی شیعه و سنی به رغم تأکید مدام پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای حصر امامت در اهل بیت عصمت و طهارت و نهی امت از پیروی پیشوایان باطل بوده است؛ آن جا که فرمود:

معاشر الناس! إنه سيكون من بعدي أئمة يدعون إلى النار و

يوم القيامة لا ينصرون؛

ای مردم! به زودی بعد از من پیشوایانی، شما را به آتش دعوت می‌نمایند و آن‌ها در روز رستاخیز یاوری نخواهند داشت.

و سرانجام پدیده پیشوایان ضلالت - که به آتش دلالت می‌کنند - همپای امامان هدایت و به موازات مأموریت الهی آنان، پدیدار شد. فتنه امامت دروغین جعفر فرزند امام هادی علیه السلام، که پدر او را «نمرود»، اما او خود را «نوح» می‌نامید، یکی از آن بسیار ماجراهاست. در این راستا مهدویت نیز به عنوان عصاره امامت، از کید و یا جهالت موازی سازان مصون نماند.

مدعیان دروغین در عرصه مهدویت تا پیش از ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام بیش‌تر از مدعیان شخص حضرت امام مهدی علیه السلام بودند، اما در روزگار پایانی دوران غیبت صغری مدعیان «بابیت» و «سفارت» امام علیه السلام نیز پا در عرصه دوران تاریک غیبت نهادند.

این در حالی بود که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف چهار نماینده برای خویش برگزیده و به امت اسلامی معرفی کرده بودند، اما با این حال به موازات آنان، برخی ادعای نیابت و سفارت آن حضرت را داشتند که نامه‌ای از جانب امام مهدی علیه السلام در ردّ و تکذیب آنان صادر شد و یک بار دیگر دست مدعیان دروغین بسته



شد و شناختی نو به پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام ارائه گشت.

گفتنی است که ادعای سفارت حضرت از زمان شیخ محمد بن عثمان عمّروی، سفیر دوم امام مهدی علیه السلام، آغاز شد. نخستین مدعی بابیت امام، «ابو محمد شریعی» بود. دانشمند شیعی شیخ طوسی رحمته الله در کتاب «الغیبة» در بابی مستقل به نام و مشخصات برخی از این مدعیان اشاره کرده است.

از سوی دیگر عرفان‌های تکلیف‌گریز، همان صورت امروزین طریقت‌های مستقل از شریعت متصوفه سنتی است. روشن است که همه جریان‌های خرافه‌گرا و از جمله صوفیه، تمام موفقیت خود را مرهون زودباوری کسانی می‌دانند که میزان عقل و وحی را در سنجش و راستی آزمایی اعمال و سخنان اعجاب آور آنان، نادیده می‌گیرند.

تأمل و بررسی گذرا در اصطلاحات متصوفه، به ما ثابت می‌کند که جعل بسیاری از القاب این طایفه، ریشه در ادعاهای گزاف آنان در امر ولایت و مهدویت دارد؛ برای نمونه، می‌توان از عناوین «قطب»، «غوث» و «غوث اعظم» نام برد؛ چنان که نوربخش، رهبر یکی از سلسله‌های صوفیه نعمت الهی، در علت نام‌گذاری «قطب» می‌نویسد: «از آن رو که انسان کامل است و جهان علم و معرفت الهی پیرامون محور وجود او می‌چرخد»!!

روشن است که این معنا تنها برای ائمه اطهار علیهم السلام تحقق می‌یابد.

برخی از فرقه‌های صوفیه با تقسیم بالسویه «ولایت» میان پیشوایان خود و امامان معصوم علیهم‌السلام، به جعل «ولایت قمریه» و «ولایت جزئیه» اقطاب، در عرض «ولایت شمسیه» و «ولایت کلیه» ائمه معصومین علیهم‌السلام، دست نهاده‌اند تا بدین ترتیب هم «پدیده ولایت بدون امامت» را رسمیت بخشیده باشند و هم ماهیت عقیدتی فرقه‌های خود را بیش از پیش نمایان کنند. طرح عنوان «عالم صغیر» برای قطب در مقابل عالم کبیر؛ یعنی امام معصوم علیه‌السلام، نشان دیگری از گزافه‌گویی برخی از طایفه‌های صوفیه می‌کند تا آن جا که در شأن «عالم صغیر» می‌نویسند: «پس آن اخباری که در غیبت حضرت قائم وارد شده، تمام آن‌ها در عالم صغیر (قطب) جاری خواهد بود!!»

البته خاستگاه و رستنگاه تصوف، جهان و جغرافیای تسنن بوده؛ از این رو، فرقه‌های دراویش به تأسی از مکتب خلفا، بعضاً به «ولایت نوعیه» رهبران خود معتقدند و از همین رو باید و شاید به «ولایت شخصیه» ائمه اطهار علیهم‌السلام و قعی نمی‌نهند و همین انحراف، زمینه ساز ظهور مدعیان دروغین مهدویت صوفی گردید و عده‌ای از اهل تصوف ادعای «مهدویت نوعیه» کرد که برای نمونه در قرن هشتم درویش محمد نوربخش - سر سلسله نوربخشیه و ذهبیه از

سلسله‌های معروف - را می‌توان نام برد که به نام مهدی موعود خروج کرد، اما به دست امیر تیمور گورکانی گرفتار و تأدیب گردید! با عنایت به آن چه گذشت راه برون رفت از این پدیده، این گونه قابل ترسیم است:

۱. اگر چه نمی‌توان منکر رؤیت حضرت امام زمان علیه السلام شد، اما باید دانست که ملاقات با آن حضرت - در صورت صحت - یک سویه است و نه دو سویه؛ یعنی این گونه نیست که هرگاه مدعی اراده کند، بتواند به خدمت حضرتش مشرف شود. بنابراین، ادعای تشرف و مشاهده ارادی - با توجه به روایات وارده - با مبانی اعتقادی شیعی ناسازگار است.

شاید فلسفه صدور روایاتی که بر طرد ادعای تشرف - به رغم اثبات تشرف برخی از بزرگان - تأکید دارند، برای جلوگیری از رواج بازار فریب کاری مدعیان دروغین باشد، تا بدین وسیله هر دروغ‌گویی نتواند کالای تقلبی خود را عرضه کند.

۲. اگر چه تشرف فیزیکی و یا رؤیت بصری حضرت امام زمان علیه السلام فضیلت است؛ اما اصل و لیاقتی منحصر به فرد نیست؛ چرا که اولاً معرفت و بصیرت در شناخت جایگاه، حقوق و عمل به



دستورات آن حضرت، اصل است که پیامبر خدا ﷺ می‌فرمود:

من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية؛

هرکس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ دوران

جاهلی مرده است.

ثانیاً به گواهی مستندات تاریخ مهدویت، تا کنون برخی از

مسیحیان، کلیمیان و اشخاص غیر مسلمان و یا غیر شیعه - بنا بر

مصالحی - شرف حضور یافته‌اند که واجد لیاقت چندانی نبوده‌اند.

۳. مدعی نیابت، سفارت، نمایندگی و ابلاغ دستور خاص امام

زمان علیه السلام طبق نص صریح توقيع مبارک آن حضرت، مفتری و کذاب

است. حضرت امام مهدی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به آخرین نایب

خاص خویش، تأکید فرمودند:

هر کس ادعای مشاهده نمود، او را تکذیب کنید.

البته در توضیح و تفسیر این فراز از توقيع مبارک باید خاطر نشان

نمود که منظور از تکذیب مشاهده کننده، تکذیب اصل رؤیت نیست؛

بلکه تکذیب مشاهده‌ای است که صاحب آن، ادعای رؤیت ارادی و

طرفینی داشته باشد.

نکته ظریف و قابل تأمل این که «مشاهده» بر وزن مفاعله و حاکی

از یک عمل طرفینی مثل معامله است که اراده هر دو طرف در آن امر

دخیل خواهد بود.

۴. مکتب اسلام، مکتب «اصالت کمال» است، نه مکتب اصالت رنج و ریاضت و مکتب اصالت کرامت. اگرچه ریاضت، موجب تقویت و قدرت نفس می شود، اما این قدرت، نسبتی با حقانیت ندارد. بنابراین، در باره صحت ادعای مدعیان در انجام امور خارق العاده، باید دانست که:

اولاً، خلق کرامت و یا قدرتمندی در شکستن قواعد طبیعت و یا ارتباط با موجودات نامرئی، دلیل بر مشروعیت و در نتیجه حقانیت مدعی نخواهد بود.

ثانیاً، قدرت در ارتباط گیری با موجودات نادیدنی و یا توانایی های غیر طبیعی، به گواهی اخبار مستند، از کفار، فجار، فاسقان و انسان های بی دین نیز بر می آید. نیروی برخاستن از زمین و یا پرواز در آسمان که حشرات ضعیفی چون مگس نیز قادر بر آنند، چه حقانیت و مشروعیتی را برای عامل آن می تواند به بار آورد؟!

همه می دانند که مرتاضان هندی و یا شخصی مانند «دیوید کاپرفیلد» - که در جلوی دوربین های خبرگزاری های سراسر جهان از دیوار چین رد شد - چنان کارهای شگفتی انجام می دهند که مدعیان دروغین جامعه ما در خواب نیز قدرت بر تصور آن ها را ندارند! در مجموع می توان گفت: وجه مشترک فکری تمام مدعیان و

گروه‌های خرافه در چند محور خواهد بود:

۱. التقاط در اعتقادات

۲. نگاه سکولاریستی به دین و دنیا

۳. تساهل و تسامح شدید دینی - مذهبی

۴. نگاه پلورالیستی، به عنوان جوهره اندیشه و عمل آن‌ها.

می‌توان گفت که این فرقه‌ها، تبلور عینی ادعای «صراط‌های مستقیم» هستند. در این مسیر مدعی مهدویت، قطب، مرتاض، ساحر، رؤیاها و ... خلاصه هر راهی برای وصول به حقایق متکثر، سفارش می‌شود؛ و حال آن که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾؛ (۱)

و از راه‌های پراکنده و انحرافی پیروی نکنید که شما را از راه مستقیم دور می‌سازد.

جالب توجه این که با عنایت به گستره فرهنگ و اندیشه حیاتی مهدویت و احساس نیاز و تشنگی جوامع بشری به موعود جهانی در عصر کنونی؛ برخی از مدعیان دروغین با ترفندهای ویژه‌ای گام در عرصه سیمرخ نهاده و ضمن زحمت دادن به اندیشمندان و دانشمندان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، خود یکی پس از دیگری رسوا می‌شدند.

۱. سوره انعام آیه ۱۵۳.

بدیهی است که عالمان اندیشمند با احساس و وظیفه خویش نقش مهمی را در این عرصه ایفا می‌کنند و با تبیین علمی و برهانی این فرهنگ، غباری که در طول تاریخ چهره غریب پیشوای آسمانی را گرفته پاک می‌نمایند و حقایق آن را برای پیروان این مکتب روشن می‌سازند.

اینک در دوران هجران امام مهربانی‌ها حضرت مهدی موعود علیه السلام، شیاطین با تمام توان به مقابله با اندیشه حیاتی مهدویت برخاسته‌اند؛ در برابر این هجوم گسترده شیاطین، عالمان اندیشمند شیعه به مقابله با آنان پرداختند و با بیان و قلم، از چهره حقایق تابناک اندیشه والای مهدویت پرده برداشتند.

و در عصر ما اندیشمندی فقیه از تبار خوبان و از مدافعان نخستگی ناپذیر حریم امامت و مهدویت، حضرت آیت الله المعظم سید محمد رضا حسینی شیرازی (اعلی الله درجاته)، ضمن تکیه بر کرسی تدریس بحث خارج فقه و اصول، با گفتاری دلنشین و مستدل و از سوز دل به دفاع از مولای خویش پرداخت و با بیان حقایق روشن مهدویت، چهره واقعی اولیای الهی را بازشناساند و نقاب حیل و فریب از صورت مدعیان دروغین مهدویت برداشت و اولیای شیطان را رسوا ساخت.

کتاب پیش‌رو مجموعه گفتاری علمی - عقیدتی در زمینه «ادعای

مهدویت و نیابت؛ حقیقت یا توهم» است که پس از ترجمه، تدوین، نگارش و ویرایش در اختیار رهروان نور و منتظران ظهور و تشنگان چشمه زلال معارف مکتب اهل بیت علیهم‌السلام قرار می‌گیرد.

این اثر، با متنی روان و رسا و با تکیه بر مبانی دینی و علمی، پایه‌های استوار اندیشه مهدویت را استوارتر و با روش‌های قرآنی، روایی، وجدانی و تاریخی مدعیان دروغین مهدویت را رسوا می‌سازد و با نگاهی نوراوی برای شناخت ابعاد گوناگون این حقیقت تاریخی می‌گشاید تا پژوهندگان با الهام از آن، برای دوران باشکوه دولت کریمه مهدی موعود علیه‌السلام تلاش نمایند.

در پایان از همه عزیزانی که ما را یاری نمودند تشکر و قدردانی می‌نمایم.

ایام شهادت حضرت زهرا علیها‌السلام ۱۴۳۱ هـ ق

قم المقدسة - سید احمد بحر العلوم



پیش گفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و
آله الطيبين الطاهرين و اللعن الدائم على أعدائهم أجمعين
إلى قيام يوم الدين.

راه‌های اثبات اندیشه مهدویت

پیش از پرداختن به اصل موضوع؛ یعنی ادّعای مهدویت و نمایندگی امام زمان عجل الله فرجه، بیان مقدمه‌ای - که برخی پژوهشگران نیز به آن اشاره کرده‌اند - ضروری است. برخی تصور کرده‌اند وجود ادعاهای مهدویت و نمایندگی امام زمان، نشان‌گر یک نقطه ضعف در اندیشه مهدویت است، چنان‌چه برخی نویسندگان نیز در کتاب‌های خود و عده‌ای از پژوهش‌گران در پژوهش‌های خود به این نقطه ضعف اشاره کرده‌اند.

ولی این تصور به هیچ عنوان واقعیت ندارد؛ چرا که وجود ادعاهای مهدویت و نمایندگی امام زمان خود دلیلی بر درستی این



اندیشه و یکی از نقاط قوت اعتقاد به مهدویت، به شمار می‌رود.
در بیان اجمالی علت این امر باید گفت: راه‌های مختلفی وجود
دارد که از خلال آن‌ها می‌توانیم اندیشه مهدویت را اثبات کنیم:

۱. روش قرآنی

۲. روش روایی؛ روش مبتنی بر سنت پیامبر و ائمه علیهم‌السلام

۳. روش وجدانی

۴. روش تاریخی

حال چرا می‌گوییم که ظهور ادعاهای مهدویت، نیابت خاص و
نمایندگی از جانب آن حضرت در طول تاریخ، دلیل صحت و
حقانیت اندیشه مهدویت است؟

به این نکته دقت کنید! زمانی که این ادعاها در طول تاریخ مطرح
شد موضع‌گیری مردم در برابر آن چگونه بود؟

هنگامی که شخصی می‌آمد و می‌گفت: من، حضرت حجت یا
نایب خاص و یا سفیر ایشان در دوران غیبت کبری هستم، مردم دو
دسته می‌شدند:

گروهی از مردم بنا بر اعتقاد دینی خود به اندیشه مهدویت، این
ادعا را می‌پذیرفتند و تصور می‌کردند که شرایط این مدعی، با
اعتقادات آن‌ها همخوانی دارد.

و گروه بسیاری نیز ادعاهای مهدویت و نمایندگی امام زمان را با این منطق که ایده مهدویت با شرایط مدعی مذکور، مطابقت نمی‌کند، رد می‌کردند.

بنابراین، منکران این مدّعی، در اصل اندیشه مهدویت شک نمی‌کردند و نمی‌گفتند که عقیده مهدویت، واقعیت ندارد؛ بلکه می‌گفتند: اندیشه و اعتقاد مهدویت بر این شخص مدّعی مطابقت نمی‌کند؛ یعنی بحث بر سر انطباق یا عدم انطباق بوده، نه بر سر اصل اندیشه مهدویت؛ چرا که این عقیده، عقیده‌ای مسلم بوده است.

بنابراین از نظر مردم، وجود حضرت امام مهدی علیه السلام، قطعیت دارد، اما بحث در این است که آیا این کبری - بنا بر اصطلاح علم منطق - بر این صغری دلالت می‌کند یا نه؟

این مسأله را با مثالی روشن می‌کنم: در زمینه اندیشه الوهیت و وجود خدا؛ این مسأله، مسأله‌ای تمام شده است و مردم به پذیرش آن خو گرفته‌اند.

حال اگر فرعون بیاید و بگوید: من خدا هستم، آیا ما می‌گوییم که مسأله وجود خدا، خطاست؟ نه، بلکه می‌گوییم: که یک تلاش مشخصی برای سوء استفاده از این احساس مسلم وجدانی صورت گرفته است.

اندیشه مهدویت نیز، یقینی، قطعی و مسلّم است؛ حال یک مدّعی می‌آید و می‌خواهد از این مسأله سوء استفاده کند. مردم نیز دو دسته می‌شوند:

گروهی می‌گویند: اندیشه مهدویت با این فرد مطابقت می‌کند. و برخی می‌گویند: نه، این اندیشه بر فرد مذکور مطابقت نمی‌کند. بنابراین، مردم نه به کلیت این فکر و اندیشه، بلکه به فرد شک می‌کنند؛ از این رو ایده کلی، مسأله‌ای است که - تا حدود زیادی - پذیرفته شده و جای بحث و گفت و گو ندارد.

اندیشه مهدویت و نمونه‌های تاریخی

گفتنی است که استدلال تاریخی، شیوه‌ای جدید و متفاوت از شیوه قرآنی، روایی و وجدانی است که برای اثبات اندیشه مهدویت به کار می‌آید.

بحث در این زمینه طولانی است، ولی برخی نمونه‌های تاریخی مربوط به صدر اسلام تا اوایل قرن اول هجری را ذکر می‌کنیم. این نمونه‌ها نشان می‌دهند که اندیشه مهدویت مسأله‌ای نیست که اخیراً رخ داده باشد؛ بلکه به قرن اول هجری باز می‌گردد. برخی محققین به نمونه‌های تاریخی ذیل، اشاره کرده‌اند:

معاویه در قرن اول هجری به ابن عباس می‌گوید: آیا شما (بنی‌هاشم) گمان می‌کنید که شخصی به نام مهدی از میان شما برگزیده می‌شود و در آینده ظهور می‌کند؟

ابن عباس در پاسخ به او می‌گوید: همه گواهی می‌دهند که برای ما دوران سلطنتی است که اگر فقط یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خداوند او را در آن روز به حکومت می‌رساند.

این یعنی مسأله، قطعی است و همه گواهی می‌دهند که روزی خواهد آمد که حضرت امام مهدی علیه السلام در آن روز حکومت خواهد کرد.^(۱)

بنابراین، معاویه، در مورد این عقیده تشکیک می‌کند، ولی مردم این عقیده را قضیه‌ای مسلم و قطعی می‌دانند.

قیام محمد بن عبدالله

گروه کثیری از مردم، محمد بن عبدالله بن حسن متولد سال یکصد هجری را مهدی منتظر می‌پنداشتند و به نظر می‌رسد که عده‌ای از همان زمان ولادتش، معتقد بودند که او همان مهدی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدنش را بشارت داده است.

۱. قاموس الرجال: ج ۶ ص ۳۸.

شخصیت‌های بزرگی از جمله عمرو بن عبید و واصل بن عطا که از شیوخ معتزله بودند، مهدویت او را از همان اوان جوانیش پذیرفتند.

معروف است که معتزله طرفدار مذهبی متکی به عقل هستند و هر متنی را که کوچک‌ترین شبهه‌ای در آن باشد، نمی‌پذیرند؛ ولی کلیات ایده مهدویت آن قدر واضح و روشن بود که هیچ کدام از شیوخ معتزله به آن شک نداشتند و محمد بن عبدالله بن حسن را همان مهدی موعود، می‌دانستند تا جایی که مردم را به بیعت با او فراخواندند. حتی بسیاری از مردم نیز این ادعا را پذیرفتند و تعداد زیادی از فرزندان جعفر، عقیل، عمر بن خطاب، زبیر، سایر قریش و فرزندان انصار با او بیعت کردند که این مطلب در کتاب «مروج الذهب» آمده است.^(۱)

ابو الفرج اصفهانی در کتاب «مقاتل الطالبیین» می‌نویسد:

هیچ کس در مهدویت محمد بن عبدالله شک نکرد. در آن سال، کار او بالا گرفت تا جایی که منصور نیز پیش از رسیدن به حکومت با او بیعت کرد و سقاح نیز چنین نمود.^(۲)

۱. مروج الذهب: ج ۳ ص ۲۵۴.

۲. مقاتل الطالبیین: ص ۲۳۳.

بر اساس نوشته این کتاب، منصور به مهدویت این شخص افتخار می‌کرد. حتی علما و پیشوایان نیز حرکتش را تأیید کردند و مردم را به قیام فرا خواندند.

سفیان ثوری می‌گفت: اگر خداوند خیر این امت را بخواهد آن‌ها را برگرد این مرد جمع می‌سازد. در آن زمان مردی به نام «ابن عجلان» وجود داشت که فقیه و عابد مدینه بود. وی در مسجد النبی حلقه تدریسی داشت و به بیان احکام و روایات می‌پرداخت.

هنگامی که محمد بن عبدالله قیام کرد ابن عجلان نیز همراه او قیام کرد. زمانی که محمد بن عبدالله بن حسن کشته شد، حاکم، مأمورانی را برای دستگیری ابن عجلان گسیل داشت. هنگامی که او را آوردند حاکم تصمیم گرفت دستانش را قطع کند.

فقها و اشراف مدینه که در مجلس، حضور داشتند، گفتند: خداوند کارهای امیر را سامان دهد! ابن عجلان فقیه و عابد مردم مدینه است؛ فقط امر بر او مشتبه شده و گمان کرده که محمد بن عبدالله، همان مهدی مذکور در روایات است.^(۱)

بنابراین مردم در تطبیق، دچار اشتباه می‌شوند، و گرنه در اصل اندیشه مهدویت هیچ شکمی وجود ندارد.

ابو حنیفه پیشوای مذهب حنفی مردم را به قیام تشویق می‌کرد و می‌گفت: هر کس همراه ابراهیم (برادر محمد که به همراه وی قیام کرده بود) کشته شود، مانند کسی است که در جنگ بدر کشته شده است.

برای همین موضع‌گیری ابوحنیفه بود که منصور دوانیقی او را مسموم کرد و کشت.

زمانی که حاکم مدینه، عبد الله بن جعفر را به دلیل همراهی با قیام محمد بن عبد الله بن حسن، سرزنش کرد، وی گفت: اگر شک داشتم که او مهدی است همراه او قیام نمی‌کردم.

یعنی من با توجه به روایات وارده، تصور کردم که عقیده و اندیشه‌ای که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را مژده داده، بر این فرد تطبیق می‌کند، من هم چنان بر همین عقیده بودم تا دیدم او کشته شد.^(۱)

به سخن دیگر، زمانی که دیدم او کشته شده فهمیدم این شخص مهدی نیست؛ چرا که مهدی موعود خواهد آمد، حکومت خواهد کرد و زمین را از عدل و داد پر خواهد نمود.

نکته دیگری که تاریخ به آن اشاره می‌کند این است که خود منصور

دوانیقی نیز - که قیام مذکور در زمان او رخ داد - دچار تردید فراوان شده بود و می‌ترسید که آن شخص به واقع همان مهدی موعود باشد. جالب این که لقب یکی از خلفای عباسی یعنی فرزند منصور، مهدی است. چرا پدرش او را مهدی لقب داد؟

برخی منابع تاریخی معتقدند، منصور بدین جهت او را مهدی لقب داد که مردم را از محمد بن عبدالله بن حسن، رویگردان کند و بگوید که مهدی موعود، پسر من است، نه این شخص.^(۱)

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید! این مسأله به طور کامل مشخص و روشن است و همه مردم به مهدی موعود ایمان دارند؛ اما گروهی گمان می‌کنند که این قضیه بر این فرد؛ یعنی محمد بن عبدالله مطابقت می‌کند و منصور هم برای منصرف کردن مردم از محمد بن عبدالله اعلام می‌کند که پسر من مهدی است و به همین جهت، او را مهدی لقب می‌دهد.

باز در «مقاتل الطالبیین» می‌خوانیم:

شاعری بود که او را سلم خاسر (زیانکار) می‌گفتند. به نظر می‌رسد شاید علت این نامگذاری این باشد که وی قرآن خانه‌اش را فروخت و

با پول آن، طنبور خرید. این شخص در مدح مهدی می‌گوید:

له شیم عند بذل العطاء لا يعرف الناس مقدارها
ومهدی اُمتنا والذی حماها وأدرك أوتارها^(۱)

او در عطا و بخشش، اخلاقی دارد که مردم اندازه‌اش را نمی‌دانند. او مهدی اُمت ماست؛ همو که از این اُمت حمایت می‌کند و انتقام آنان را از دشمنان می‌گیرد.

در این جا داستان شگفت‌آوری نقل شده است که حتی سید حمیری نیز گمان کرد پسر منصور، همان مهدی موعود است، ولی از روی اعمالش متوجه شد که مهدی نیست. از این رو درباره او چنین می‌سراید:

ظننا أنه المهدي حقاً ولا تقع الأمور كما ظننا
ولا والله ما المهدي إلا إماماً فضله أعلى وأسنی^(۲)

ما گمان کردیم که او، در حقیقت مهدی منصور (یاری شده) است، ولی امور مطابق گمان ما واقع نمی‌شود.

نه، به خدا سوگند! مهدی امامی است که فضیلت‌هایش برتر و با ارزش‌تر از دیگران است.

۱. همان: ص ۲۴۰.

۲. الأغانی: ج ۲۱ ص ۲۸۷.

یعنی مهدی موعود منزلت دیگری دارد و ممکن نیست این شخص، همان مهدی باشد.

این بدان معناست که برای شناخت حضرت امام مهدی علیه السلام می‌توان از این روش بهره برد و مدّعی دروغین مهدویت را از مهدی حقیقی بازشناخت.

ادعاهای مهدویت و نیابت خاص و نمایندگی امام زمان علیه السلام که در قرن‌های دوم و سوم نیز ادامه یافت و تا به امروز هم شاهد آن هستیم؛ بر حقانیت اندیشه مهدویت صحّه می‌گذارد.

از منکران مسئله مهدویت

احمد امین مصری به طور کلی منکر مسأله مهدویت بود؛ ولی خداوند سبحان، جملاتی را بر زبانش جاری ساخته که واقعی بودن اندیشه مهدویت را اثبات می‌نماید. وی در کتاب «ضحی الاسلام» می‌نویسد:

در هر عصری مدّعی یا مدّعیانی قیام می‌کنند، ادّعا می‌نمایند که همان مهدی منتظر هستند و گروهی از مردم نیز گرداگرد آن‌ها جمع می‌شوند. بنابراین، می‌توان گفت که تقریباً هیچ دوره‌ای بدون قیام یک مدّعی، سپری نمی‌شود.

وی هم چنین می‌افزاید:

اگر کسانی را که در طول تاریخ اسلام خروج کردند و مدعی شدند که مهدی موعودند بشماریم و انقلاب‌های آن‌ها را شرح دهیم سخن به درازا خواهد کشید و یک کتاب جداگانه‌ای نیز برای ما کافی نخواهد بود.^(۱)

طبیعی است که مدعیان مهدویت فقط به شیعیان محدود نبوده‌اند؛ بلکه در میان اهل سنت و حتی در دوران معاصر نیز برخی مدعیان مهدویت وجود داشته‌اند.

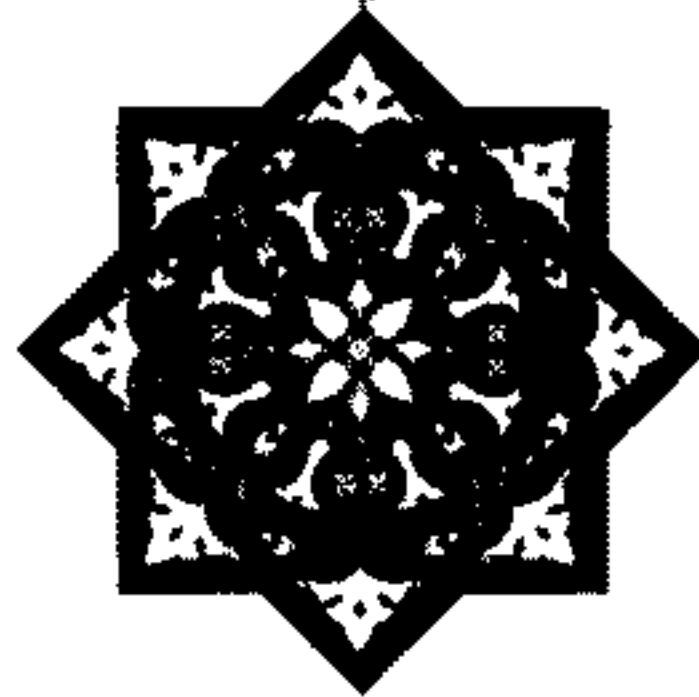
در عصر حاضر افرادی را از اهل سنت دیده‌ایم که ادعای مهدویت کرده‌اند و این نشان می‌دهد که در اعماق وجدان امت، ایمانی محکم و راسخ به اندیشه مهدویت وجود دارد و افرادی هستند که می‌خواهند با ادعای مهدویت و نمایندگی امام زمان از این عقیده، سوء استفاده کنند.

از این رو، این شیوه جدیدی است که برخی پژوهش‌گران در تحقیقات خود آن را برای اثبات اندیشه مهدویت، در کنار روش‌های قرآنی، روایی و وجدانی ذکر کرده‌اند.

بعد از این مقدمه ضروری، وارد اصل موضوع؛ یعنی ادعای

۱. ضحی‌الاسلام: ج ۳ ص ۲۴۴.

مهدویت و نمایندگی امام زمان می شویم. بنابراین - همان گونه که عرض کردیم - اصل اندیشه مهدویت، مسلم و قطعی است و تنها انسان‌های معاند در آن شک می‌کنند؛ معاویه یکی از همین معاندان بود که به ابن عباس گفت: گمان کرده اید که مهدی از شماست. و نیز ابن خلدون که در مورد ایده مهدویت، تشکیک می‌کرد؛ وگرنه هیچ انسان منصفی نمی‌تواند در اندیشه مهدویت، تشکیک نماید. سخن ما نیز نه در باره اصل اندیشه مهدویت؛ بلکه در باره انطباق و ادعا خواهد بود.



فصل یکم

امور خارق العاده

و ادعاهای بزرگ



اثبات هر ادعا

ادعاهای مهدویت و نمایندگی امام زمان، با برخی کارهای خارق‌العاده نیز همراه می‌شود، در مورد امور خارق‌العاده سه مبحث وجود دارد. پیش از بیان این سه مبحث، ذکر این نکته ضروری است که در بررسی پدیده‌های خارق‌العاده موجود در جهان طبیعت هر ادعایی، به اثبات نیاز دارد.

برای مثال اگر شخصی ادعا کند و بگوید: من چشم پزشک هستم و می‌توانم شبکیه چشم را جراحی نمایم، آیا گفته‌های او را می‌پذیریم و بی‌آن که مدرکی از او بخواهیم، بیمار خود را در اختیار او می‌گذاریم؟

حال اگر این مدعی دروغ‌گو باشد و از علم پزشکی هیچ آگاهی نداشته باشد چه اتفاقی خواهد افتاد؟

بنابراین، اگر بیماری خود را به او بسپارد - خدای ناکرده - بینایی خود را از دست می‌دهد و ناچار می‌شود تا پایان عمر، با نابینایی دست و پنجه نرم کند که خود خطر بزرگی به شمار می‌رود.

از همین روست که شما پیش از هر چیز، از مدّعی مذکور می‌خواهید تا اسناد یا مدارک خود را ارائه نماید.

اهمّیت مسائل عقیدتی

این مسأله در مورد مدّعیان ارتباط با جهان غیب نیز صدق می‌کند؛ زیرا مسأله بسیار مهمی است که یک نفر ادّعا کند و بگوید: من امام مهدی یا سفیر امام مهدی و یا نماینده ویژه ایشان هستم. این مسأله، اصلاً ساده نیست؛ چرا که در زمره مسائل عقیدتی قرار می‌گیرد و مسائل عقیدتی اهمیت فراوانی دارند. البته مسائل فردی نیز مهم هستند؛ اما مسائل عقیدتی که پایه و ستون دین به شمار می‌آیند از اهمیت بیشتری برخوردارند؛ حتی ممکن است در این راه افرادی کشته شوند؛ زیرا طرفداران مدّعی مهدویت، یا مدّعی سفارت از سوی امام مهدی علیه السلام یا مدّعی نیابت خاص یا مدّعی بایّت، چه بسا که در این راه جان خود را از دست بدهند و اگر مدّعی، دروغ‌گو باشد احتمال می‌رود که در دام بزرگ‌ترین زیان‌گرفتار آیند و دنیا و جهان آخرت خود را ببازند! از همین رو این مسأله بسیار خطرناک است و باید اثبات شود.



پدیده‌های خارق‌العاده چگونه‌اند؟

مدّعی مهدویت و ارتباط با عالم غیب بایستی برای اثبات ادّعای خود، دلیل و مدرک ارائه نماید. مدّعی در باره ادّعای خود دست به پدیده‌های خارق‌العاده می‌زند. اکنون این پرسش مطرح است که امور خارق‌العاده چیست؟

خارق‌العاده به پدیده‌ای گفته می‌شود که گاه رخ می‌دهد و مسائل عادی و معمولی را در می‌نوردد.

حال فرض کنیم که ما از مدّعی مهدویت یا مدّعی ارتباط مطلق با غیب بخواهیم تا دلیل و برهان خود را ارائه نماید و او نیز در مقابل به انجام امور خارق‌العاده دست زند و برای مثال بگوید: برهان من این است که این مجسمه آهنی را در هوا نگه می‌دارم.

آیا این کار، به تنهایی می‌تواند ادّعای او را ثابت نماید؟
ممکن است که مدّعی مذکور بگوید: من می‌توانم افکار و خواسته‌های قلبی شما را بازگو کنم، آیا این برهان، کفایت می‌کند؟
شاید مدّعی بگوید: برهان من این است که قطار در حال حرکت بر روی خط آهن را متوقف می‌کنم، یا یک تکه چوب را به حرکت در می‌آورم؟

آیا این گونه امور خارق العاده و مانند آن، به تنهایی می‌تواند ادعای مهدویت یا ارتباط با غیب را به اثبات برساند؟
برای پاسخ به این پرسش، باید سه مسأله ذیل را مورد بحث و بررسی قرار دهیم:

۱. امور خارق العاده چگونه به وجود می‌آیند؟
۲. معجزه خارق العاده چگونه می‌تواند ارتباط مدعی با خدای متعال و درستی ادعای او را اثبات نماید؟
۳. برخی امور خارق العاده نشانه درستی ادعای ارتباط با خداوند است و برخی نه، چگونه این دو را از هم تشخیص دهیم؟

امور خارق العاده چگونه به وجود می‌آیند؟

در پاسخ به این پرسش می‌گوییم: امور خارق العاده از چند خاستگاه برخوردارند:

۱. چالاکی و سرعت حرکت

خاستگاه یکم: ممکن است که امور خارق العاده برآمده از چالاکی و سرعت حرکت باشند.

در روایتی آمده است:

روزی یکی از بی‌دینان به نزد امام جعفر صادق علیه السلام رفت و مسائل

فراوان و دقیقی؛ از جمله درباره جادوگری و چگونگی انجام جادو توسط جادوگران از حضرتش پرسید و گفت: اصل و اساس جادو چیست؟ و جادوگر چگونه می‌تواند کارهای شگفت‌آور انجام دهد؟
 امام صادق علیه السلام پاسخ داد:

إِنَّ السَّحْرَ عَلَىٰ وَجْهِ شَيْءٍ وَجْهٌ مِنْهَا بِمَنْزِلَةِ الطَّبِّ كَمَا أَنَّ
 الْأَطِبَّاءَ وَضَعُوا لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءً فَكَذَلِكَ عِلْمُ السَّحْرِ اخْتَالُوا
 لِكُلِّ صِحَّةٍ آفَةٌ وَ لِكُلِّ عَافِيَةٍ عَاهَةٌ وَ لِكُلِّ مَعْنَى حِيلَةٌ.

وَنَوْعٌ مِنْهُ آخِرٌ خَطْفَةٌ وَ شُرْعَةٌ وَ مَخَارِيقُ وَ خِفَّةٌ.

وَنَوْعٌ مِنْهُ مَا يَأْخُذُ أَوْلِيَاءَ الشَّيَاطِينِ عَنْهُمْ؛^(۱)

جادو، ابعاد گوناگونی دارد: یکی از ابعاد آن همانند دانش پزشکی است و همان گونه که پزشکان برای بیماری‌های مختلف، داروهای خاص آن را کشف کرده‌اند، جادوگران نیز برای هر صحتی، یک آفت و برای هر عافیتی، یک عیب و برای هر معنایی یک حيله، ساخته و پرداخته‌اند.

از دیگر انواع جادو می‌توان به قاپیدن، سرعت، شعبده بازی و چالاکی اشاره نمود.

یک نوع دیگر جادو را دوستان شیاطین از آن‌ها فرا می‌گیرند.

۱. بحارالانوار: ج ۱۰ ص ۱۶۹ و ر.ک: صفحات ۱۶۴ - ۱۶۹.

اکنون می‌خواهیم درباره قاپیدن، سرعت، شعبده‌بازی و چالاک‌ی سخن بگوییم. چشم انسان مشاهده می‌کند که پدیده‌های طبیعی از یک روند مشخص برخوردارند و در چارچوب و فاصله‌های معین، به حرکت خود ادامه می‌دهند؛ حال اگر، حرکت آن‌ها سرعت گیرد، از تیررس چشم و احساس، خارج می‌شوند.

برای مثال: آیا تاکنون مشعلِ گردان را دیده‌اید یا نه؟

در گذشته برای روشن کردن زغال، آن را درون یک مشعلِ گردان می‌گذاشتند و مشعل را می‌چرخاندند که در این هنگام، آتش به صورت دایره‌وار و پیوسته، دیده می‌شود. آیا چنین چیزی حقیقت داشت؟

هرگز، چرا که مشعل، هر لحظه در جای مشخصی قرار می‌گرفت و پیوسته نبود، اما انسان به خاطر سرعت حرکتِ مشعل، گمان می‌کرد که آتش آن، به هم پیوسته است.

برخی افراد می‌توانند با بهره‌گیری از سرعت حرکت خود، انسان را دچار خیال و توهم نمایند؛ به گونه‌ای که - مثلاً شعبده‌بازان - در برخی موارد، انسان و احساسات او را سرگرم چیز دیگری می‌کنند تا در لحظه اول یک شیء معین را در جای مشخصی ببیند و ناگاه با حرکت سریع خود آن را جا به جا می‌کنند.

این امر در روایت امام صادق علیه السلام نیز مورد اشاره قرار گرفته است. به عنوان مثال شعبده‌بازان با یک حرکت سریع، دستان خود را به سمت یک دستمال دراز می‌کنند و آن را از جایی به جای دیگر انتقال می‌دهند، اما به خاطر این که، حرکت آنها سریع است و همزمان انسان را سرگرم و حواس او را پرت می‌کنند، به ناگاه ملاحظه می‌گردد که آن دستمال از جایی به جای دیگر منتقل شده است.

نخستین نوع امور خارق‌العاده به همین ترتیب است و فقها و عموم مردم آن را شعبده‌بازی نام می‌نهند و می‌گویند: فلانی شعبده‌باز است؛ یعنی حرکات سریعی را انجام می‌دهد که سرعت، چالاکی و ظرافت آن، از چشم بینندگان، پنهان می‌ماند.

۲. خواص فیزیکی و شیمیایی

خاستگاه دوم: برخی امور خارق‌العاده بر پایه خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام طبیعی و یا بر اساس آن دسته از معادلات علمی روی می‌دهند که عوام آنها را نمی‌شناسند و یا در میان آنها متداول نیست.

اجسام هستی از یک سری خواص فیزیکی و شیمیایی برخوردارند که بسیاری از افراد با آن خواص آشنا نیستند. برخی

مدعیان با بهره‌گیری از این خواص، چیزهایی را به انسان نشان می‌دهند که در خارج، وجود ندارد.

بهترین مثال در این مورد همان است که قرآن کریم در مورد جادوگران می‌گوید، در داستان ساحران با حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم:

﴿فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾ (۱)

ناگاه ریسمان‌ها و چوبدستی‌های آنان بر اثر جادوگریشان، چنان در نظر مردم نمایان شد که گویا حرکت می‌کنند.

به راستی جادوگران چه کردند؟

آنان از یک قانون ناآشنای علمی - طبیعی بهره بردند. ماده‌ای به نام «جیوه» وجود دارد که اگر در معرض حرارت قرار گیرد به حرکت درمی‌آید. جادوگران، ریسمان‌ها و چوبدستی‌های خود را از جیوه پر کرده بودند و پس از طلوع خورشید و گرمای شدید آن، جیوه تحت تأثیر قرار گرفت و به ریسمان‌ها و چوبدستی‌های آنان، فشار وارد آورد؛ به گونه‌ای که به حرکت درآمدند و یا به خاطر جادوگری، چنان گمان شد که حرکت می‌کنند.

به عبارت دیگر، با عمل جادوگران یا این ریسمان‌ها و این چوبدستی‌ها حقیقتاً به حرکت درآمدند و یا به نظر رسید که حرکت می‌کنند.

بنابراین، جادوگران مذکور که یک کار خارق‌العاده را انجام دادند، البته نه بر اساس معادلات غیبی؛ بلکه بر پایه یک معادله طبیعی به این کار دست زدند.

به نظر می‌رسد امام صادق علیه السلام نیز در روایت مذکور به بخشی از همین حقیقت اشاره می‌کند و می‌فرماید:

وَجَهٌ مِنْهَا بِمَنْزِلَةِ الطَّبِّ؛

یکی از انواع جادو، همانند دانش پزشکی است.

به سخن دیگر، همان‌گونه که دانش پزشکی از معادلات خاص خود برخوردار است و پزشک با شناخت خواص داروها، دارویی را در اختیار بیمار قرار می‌دهد که در بدن او مؤثر می‌افتد و او را شفا می‌دهد؛ برخی مردم نیز، کارهای خارق‌العاده خود را بر پایه شناخت برخی از همین خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام، انجام می‌دهند.

برخی به درون آتش پای می‌گذارند و نمی‌سوزند، چرا؟ زیرا عایقی وجود دارد که اگر بر روی بدن مالیده شود، تأثیر آتش را از میان می‌برد. این یک معادله علمی است، اما مردم اطلاعی از آن ندارند.

بنابراین، فرد مدّعی با استفاده از نادانی مردم می‌گوید: برهان من این است که وارد آتش می‌شوم.

داستانی تاریخی

در این مورد داستانی تاریخی وجود دارد که مناسب است خلاصه‌ای از آن را بازگو کنیم:

در یکی از معابد بت پرستان، بتی وجود داشت که در هوا معلق بود و بت پرستان چنین می‌پنداشتند که وجود این بت در هوا، نشانه حقانیت مذهب آنهاست.

وقتی افراد دیگری نیز به آن معبد می‌رفتند در شگفتی فرو می‌رفتند؛ چرا که یک امر خارق العاده را می‌دیدند...

تا این که روزی یکی از دانشمندان ماهر وارد معبد شد و با دقت، دیوارهای آن را نگاه کرد، آن گاه بخشی از دیوار را تخریب کرد که در همین لحظه، بت مذکور به زمین افتاد.

این دانشمند معادله علمی حاکم بر دیوارهای معبد را کشف کرده بود؛ به این ترتیب که بت مذکور از آهن ساخته شده و در همه دیوارهای اطراف، آهن ربا کار گذاشته بودند؛ این آهن رباها به گونه‌ای قرار داده شده بودند که بت مذکور را به طور متعادل، به خود جذب



کنند و این خود موجب معلق ماندن بت در هوا می‌شد.
 هنگامی که آن دانشمند، بخشی از دیوار را تخریب کرد، تعادل
 ربایشی آهن‌ریاها به هم خورد و بت مذکور بر زمین افتاد و بطلان
 ادعای بت‌پرستان به اثبات رسید.
 به همین جهت اگر به آن بت‌پرستان می‌گفتند که این بت را در اتاق
 دیگری بگذارید، پاسخ می‌دادند: نه، فقط در همین اتاق.

نمونه‌ای دیگر

در نقل دیگری آمده است:

شخصی ادعای پیامبری می‌کرد و می‌گفت: نشانه نبوت من این
 است که اگر این سنگریزه را در آب بیندازم ذوب می‌شود.
 به او می‌گفتند: بسیار خوب، ما سنگریزه‌ای را از صحرا می‌آوریم تا
 در آب بیندازی و ما ذوب شدن آن را ببینیم.
 می‌گفت: نه، من فقط همین سنگریزه را که در جیب من است به
 آب می‌اندازم.

چرا؟ زیرا یک معادله علمی در سنگریزه وجود داشته که در
 شرایط مشخصی عمل می‌کرده است.

کوتاه سخن این که بنا بر روایتی که از امام صادق علیه السلام آوردیم همان

گونه که پزشک از خواص اجسام آگاه است، جادوگر، شعبده باز و مانند این‌ها نیز با برخی از خواص اجسام آشنایی دارند و همان طور که پزشکان برای بیماری‌های گوناگون، داروهای مختلفی تجویز کرده‌اند، جادوگران نیز برای هر صحتی، یک آفت، برای هر عافیتی، یک عیب و برای هر معنایی، حيله ای ساخته و پرداخته‌اند.

۳. نیروهای پنهان

خاستگاه سوم: بر پایه ارتباط با نیروهای پنهان، استوار است. در توضیح این خاستگاه این پرسش مطرح است که آیا در هستی، نیروهای پنهان وجود دارد؟

پاسخ: آری، یکی از سوره‌های قرآن سوره «جن» نام دارد و این بدان معناست که در هستی، موجوداتی به نام جن یافت می‌شود و شیاطین نیز از جمله موجودات دیگر هستی به شمار می‌آیند.

بنابراین، هرگاه فردی با این نیروهای پنهان در ارتباط باشد از توانایی‌های آن‌ها بهره‌مند می‌شود. جنیان از توانایی‌های خاصی برخوردارند و قرآن کریم، توانایی‌های خاص این نیروهای پنهان را تأیید می‌کند.

برای مثال خداوند سبحان در ضمن بیان داستان حضرت سلیمان علیه السلام می‌فرماید:

﴿قَالَ عَفْرِيثُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ﴾؛ (۱)

یکی از عفریت‌ها - یعنی غول‌های قوی هیکل - که در شمار جنیان بود گفت: من پیش از آن که از جایت برخیزی، آن را برایت می‌آورم.

فاصله شام تا یمن چقدر است؟

می‌گویند: حضرت سلیمان علیه السلام در سرزمین شام بود و تاج و تخت بلقیس در یمن قرار داشت. این عفریت جنی می‌گوید: «من پیش از آن که از جایت برخیزی (تاج و تخت بلقیس) را برایت می‌آورم».

مفسران می‌گویند: یعنی نزدیک ظهر؛ چرا که علما و پادشاهان معمولاً در هنگام ظهر از جای خود بر نمی‌خیزند و هنگامی که به جایگاه خود می‌آیند تا نزدیک ظهر می‌نشینند.

آن عفریت گفت: من - به اصطلاح امروزی - در حدود سه ساعت از سرزمین شام تا یمن پرواز می‌کنم و تاج و تخت عظیم او را با خود می‌آورم.

این امر نشان از قدرت خارق العاده عفریت مذکور دارد. بنابراین، هرگاه فردی با بهره‌گیری از راه‌های فراوان شیطانی و نه رحمانی، با این نیروهای پنهان، جنیان و شیاطین ارتباط برقرار نماید می‌تواند به اختیار خود، برخی امور خارق العاده را انجام دهد.

برای مثال شما در قم هستید و خانه شما در تهران است، مدّعی می‌گوید: نشانه درستی ادّعی من این است که کتاب شما را از اتاقتان در تهران به این اتاق می‌آورم.

پس از چند دقیقه شما با تعجب ملاحظه می‌کنید که کتابتان از تهران به قم آمده و رو به روی شما قرار گرفته است!
حال آیا این مدّعی راست می‌گوید؟

نه، بلکه او از یک قدرت پنهان، بهره گرفته است؛ به گونه‌ای که شیطان مرتبط با خود را به تهران فرستاده و او هم کتاب شما را از اتاقتان به قم آورده است.

آیا این مسأله، نشانه حقانیت مدّعی است؟

نه، این مسأله هیچ چیز را ثابت نمی‌کند؛ زیرا این شخص از نیروهای پنهانی بهره گرفته که برخی کارها را برای او انجام می‌دهند و یا از طریق شیطان‌هایی که خصوصیات مردم را می‌دانند، اوضاع و احوالشان را برای آنان بازگو می‌کند.

بنابراین، برخی شیاطین که از ماجراهای زندگی مردم آگاهی دارند

پیشگویان را از آن، مطلع می‌کنند و آن‌ها نیز به نوبه خود، این اطلاعات غیبی را برای مردم، بازگو می‌کنند.

در مثال دیگر در برخی موارد، چیزی را گم می‌کنیم و شخص مدّعی نبوّت یا ارتباط با غیب، ما را از مکان آن آگاه می‌کند و می‌گوید: گمشده شما در فلان مکان، یا در زیر فلان درخت، مدفون شده است. آیا این پیشگویی‌ها نشانه درستی ادّعای وی خواهد بود؟ هرگز.

امام صادق علیه السلام در ادامه روایت می‌فرماید:

وَالْيَوْمَ إِنَّمَا تُؤَدِّي الشَّيَاطِينُ إِلَى كَهَانِهَا أَخْبَاراً لِلنَّاسِ مِمَّا يَتَحَدَّثُونَ بِهِ وَ مَا يُحَدِّثُونَهُ وَ الشَّيَاطِينُ تُؤَدِّي إِلَى الشَّيَاطِينِ مَا يَخْدُثُ فِي الْعَبْدِ مِنَ الْحَوَادِثِ مِنْ سَارِقٍ سَرَقَ وَ قَاتِلٍ قَتَلَ وَ غَائِبٍ غَابَ؛

امروز شیاطین، اخبار مردم را به پیشگویان منتقل می‌کنند و خود نیز به سخن گفتن در باره آن می‌پردازند و یا دیگر شیاطین را نیز آگاه می‌سازند، شیاطین خبرها و رویدادهای سرزمین‌های دوردست را برای هم بازگو می‌کنند و یک‌دیگر را از سرقت‌ها، قتل‌ها و پنهان شدن افراد، باخبر می‌کنند.

به سخن دیگر، شیاطین، اخبار گوناگون را برای یک‌دیگر نقل

می‌کنند و بر پایه این روایت، شیاطین یک شبکه درهم تنیده‌ای هستند که یک‌دیگر را از رخدادهای دور و نزدیک، آگاه می‌سازند.

۴. ریاضت روحی

خاستگاه چهارم: امور خارق‌العاده بر ریاضت روحی مبتنی است. هرگاه انسان، بر روی یکی از ابعاد زندگی، متمرکز شود در آن بُعد، توانمند می‌گردد و این طبیعت روح و روان بشری است.

ورزشکاران چه می‌کنند؟

آنان بر روی عضلات خود متمرکز می‌شوند و از همین رو، عضلات آن‌ها نیرومند می‌شود.

پزشکان چه می‌کنند؟ آنان بر روی یکی از ابعاد علم، تمرکز می‌کنند و در آن مهارت می‌یابند.

بنابراین، انسان‌ها به طور معمول سرگرم بدن و نیروهای غضب و شهوت خود هستند و از صبح تا شب، به بندگی در برابر شهوت و غضب خود می‌پردازند.

با این تفصیل روشن می‌شود که بدن و نیازهای آن در اولویت برنامه‌های بسیاری از انسان‌ها قرار می‌گیرد و این امر به تضعیف روح و روان می‌انجامد.

اما برخی افراد، بدن را کناری می‌نهند و به روان خود می‌پردازند. روان انسان، کانون توانمندی‌های خارق‌العاده است، درست همانند نفت که در زیر زمین قرار داشت و هیچ‌کس نمی‌دانست، ولی هنگامی که انرژی نفت، کشف شد، انقلابی در جهان پدید آمد.

انرژی اتم نیز همین‌گونه بود؛ به گونه‌ای که هزاران سال از عمر معادن اتم می‌گذشت، ولی کسی از آن‌ها آگاهی نداشت تا این که، انرژی اتمی کشف شد و جهان هستی را دگرگون ساخت.

انسان نیز با پرداختن به روان خود می‌تواند کارهای خارق‌العاده انجام دهد، ولی چگونگی آن، بحث دیگری را می‌طلبد. مهم این است که روان انسان، توانمند می‌شود و با این توانمندی، معادله موجود میان جسم و روان، به معادله‌ای میان روان و حقایق هستی - البته در چارچوبی مشخص - تبدیل می‌شود.

ما می‌توانیم دستان خود را حرکت دهیم، اما با کدام توانمندی؟ این دست‌ها با قدرت روان به حرکت درمی‌آیند. روان به تنهایی همه نیروها را دربرمی‌گیرد و کار این نیروها در کار روان، پنهان شده است.

شما چگونه دستان خود را حرکت می‌دهید و یا از حرکت، باز می‌دارید؟ و یا چگونه می‌توانید یک ماشین پارک شده را به حرکت

در آورید؟ همه این کارها با استفاده از قدرت روح و روان، انجام می‌پذیرد. شما چگونه اعضای در حال حرکت خود را متوقف می‌کنید؟ دست در حال حرکت را چگونه از حرکت باز می‌دارید؟ با بهره‌گیری از قدرت روان.

کسانی که به هند رفته‌اند کارهای شگفت‌آور مرتاضان را دیده‌اند. مرتاض چه می‌کند؟

او از جسم و نیازهای آن، دست می‌کشد و برای مثال در طول یک شبانه روز، به خوردن یک عدد بادام، بسنده می‌کند.

طبیعی است که ریاضت روحی می‌تواند رحمانی یا شیطانی باشد، اما بسیاری از ریاضت‌ها، شیطانی است و توانمندی شگفت‌آوری را نصیب انسان نمی‌کند؛ چنانچه برای ما تعریف کرده‌اند، برخی از مرتاضان را زنده زنده در قبر می‌گذارند و منافذ آن را به طور کامل می‌بندند، ولی پس از سه روز، وقتی قبر را باز می‌کنند می‌بینند که زنده از آن بیرون می‌آید. این قدرت روح و روان بشری است. برای برداشتن یک چیز سنگین باید از جرثقیل استفاده کرد، اما برخی مرتاضان با یک انگشت آن را بلند می‌کنند، گاهی سنگ‌های بزرگ را روی سینه مرتاضان می‌گذارند، یک یا چند نفر با تبر به جان این سنگ‌ها می‌افتند و آن‌ها را درهم می‌شکنند، آن‌گاه مرتاضان



مذکور بی آن که حتی یک خراش هم بردارند از جای خود برمی‌خیزند. این گونه مسائل در اثر ریاضت روحی به دست می‌آید و چهارمین خواستگاه کارهای خارق‌العاده به شمار می‌رود.

۵. ارتباط انسان با قدرت مطلق

خواستگاه پنجم: برخی کارهای خارق‌العاده را باید در ارتباط انسان با قدرت مطلق؛ یعنی قدرت خداوند سبحان، جست و جو کرد. معجزه‌های پیامبران و کرامات اولیا از همین دست است.



فصل دوم

معجزه؛

خارق العاده متفاوت



نقش معجزه در اثبات ادعا

پیش‌تر گفتیم پنجمین خاستگاه امور خارق العاده در ارتباط با قدرت مطلق است. این بحث را با این پرسش آغاز می‌کنیم:

معجزه خارق العاده چگونه می‌تواند ارتباط مدعی معجزه با خداوند سبحان و صدق ادعای او را اثبات نماید؟

در پاسخ باید گفت: این مفهوم در سه زمینه، بر پایه ایمان استوار است:

۱. ایمان به احاطه علمی خداوند متعال

۲. ایمان به قدرت مطلق الهی

۳. ایمان به لطف فراگیر خداوند

معجزه خارق العاده در صورت همراه شدن با این سه مورد، صدق ادعا و ارتباط مدعی با خداوند سبحان را به اثبات می‌رساند.

برای روشن شدن مطلب باید گفت: اگر فردی ادعای نبوت کند و بگوید: «من از سوی خداوند سبحان به پیامبری برگزیده شده‌ام»، طبیعی است که از وی بخواهیم تا برای اثبات ادعای خود، سند و

مدرکی ارائه نماید.

برخی علما می‌گویند: هر کس بدون درخواست دلیل و برهان، ادّعایی را بپذیرد در واقع از فطرت انسانی خویش، بریده است.

فطرت انسانی می‌پرسد: آیا برای اثبات این ادّعا، دلیلی هم دارید؟ بنابراین، ما از روی سرشت و فطرت خود، از مدّعی نبوّت می‌خواهیم که دلیل و مدرک ارائه نماید.

مدّعی نبوّت در پاسخ درخواست ما می‌گوید: «نشانه نبوّت من این است که - مثلاً - مردگان را زنده می‌کنم».

به او می‌گوییم: پس بفرمایید به قبرستان و کنار فلان قبر برویم. پس از رسیدن به قبر مذکور، به مدّعی نبوّت می‌گوییم: این مرده را زنده کن!

حال فرض می‌کنیم که مدّعی نبوّت در کنار قبر می‌ایستد و به محض گفتن چند عبارت، زمین از هم باز می‌شود، مرده از قبر بیرون می‌آید و گرد و غبار از کفن می‌زداید؛ این در حالی است که ما می‌دانیم مرده مذکور، ده روز است که چشم از جهان فرو بسته؛ ولی به ناگاه از قبر بیرون می‌آید و سر سخن را با ما باز می‌کند.

اکنون این پرسش مطرح است: آیا این معجزه، درستی ادّعای مدّعی نبوّت را به اثبات می‌رساند؟



در پاسخ این پرسش سه پرسش را مطرح می‌کنیم:

یکم. آیا خداوند از ماجرای فوق، آگاه است؟

این پرسش از نگاه منطق دین، پاسخ روشنی دارد؛ چرا که خداوند به هر «شیئی» آگاه بوده و هیچ امری اعمّ از مفهوم «شیء» نیست. آیا زنده کردن مرده و بیرون آمدن او از قبر، «شیء» نیست؟

بنابراین، خداوند متعال از این ماجرا آگاه است و بالاتر این که، گذشته از قرآن و برهان، منطق فطری نیز بر آگاهی خداوند دلالت می‌کند؛ زیرا تک تک انسان‌ها در اعماق وجود خود، آگاهی خداوند به همه اشیاء را باور دارند.

نتیجه آن که، پدیده مذکور برای خداوند متعال، روشن و مشخص است.

دوم. آیا توانایی خدای متعال، شامل این پدیده می‌شود؟

به سخن دیگر، آیا خداوند می‌تواند از تحقق عینی این ماجرا جلوگیری نماید؟

پاسخ این پرسش را باید در قرآن کریم جست و جو کرد که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ (۱)

همانا خداوند بر همه چیز تواناست.

فرض کنیم که این مدّعی دروغ‌گو باشد و خداوند سبحان بخواهد او را از انجام این کار خارق العاده باز دارد؛ با این فرض، آیا خداوند می‌تواند مانع او گردد یا نه؟

در پاسخ باید گفت که خداوند بر انجام هر کاری تواناست و گذشته از دلیل قرآنی و استدلال برهانی، فطرت ما نیز توانایی خدای متعال را باور دارد؛ در این زمینه نباید از یاد برد که معبود ناتوان، معبود به شمار نمی‌آید.

سوم. آیا خدای سبحان، خیر و خوبی بندگان خود را می‌خواهد یا نه؟ قانونی به نام قانون «لطف» وجود دارد که بر پایه آن، خداوند با لطف و رحمت خود، انسان‌ها را از گرفتار آمدن در دام زیان و هلاکت، دور می‌سازد.

برای مثال، قطره‌ای از اقیانوس بیکران رحمت خدای متعال را باید در مهربانی والدین نسبت به فرزندان، جست و جو کرد؛ مادر مهربان، فرزند خود را در آغوش می‌گیرد و او را از شرّ زیان‌های کوچک - تا چه رسد به خطرات بزرگ - محافظت می‌کند؛ حال اگر این کودک نادان، در صدد خوردن غذای سمّی برآید آیا مادر، مانع او نمی‌شود؟

روشن است که مادر مانع این کودک می‌شود.

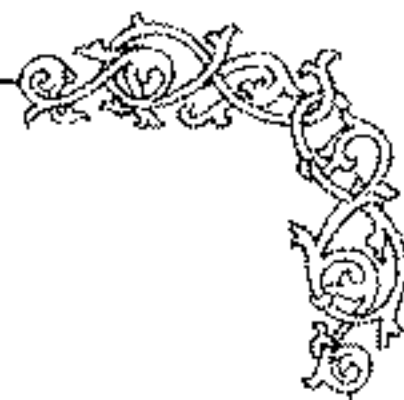
خدای متعال نیز همین گونه است و به اقتضای رحمت، مهربانی و لطف خود، انسان را از امور زیانبار دور می‌سازد.

حال که چنین است می‌توان گفت: اگر این مدّعی نبوت، دروغ‌گو باشد، مقتضای لطف الهی این است که مانع معجزه ادّعایی او گردد؛ چرا که در غیر این صورت، مردم را در دام گمراهی و انحراف، گرفتار می‌کند.

بنابراین، گذشته از علم و قدرت الهی، قانون لطف نیز اقتضا می‌کند که خداوند سبحان، مدّعی مذکور را رسوا نماید و این امر در عالم واقع نیز رخ داده؛ به گونه‌ای که خداوند در طول تاریخ، بسیاری از مدّعیان را رسوا نموده است.

از این مدّعیان می‌توان به مسیلمه کذاب، اشاره کرد که ادّعای پیامبری می‌کرد. در زمان مسیلمه، چاه کم آبی وجود داشت و مردم از او درخواست کردند تا با دعا به درگاه پروردگار و یا انجام یک معجزه، آب چاه را افزون کند.

مسیلمه مشغول دعا - یا کاری مانند آن - شد، اما خدای متعال آب چاه را آن قدر پایین برد که سرانجام، خشک شد و به این ترتیب، فوری مسیلمه را رسوا نمود؛ چرا که رها کردن او، گرفتار آمدن مردم در دام گمراهی، انحراف، بدبختی و هلاکت ابدی را در پی داشت.



چگونگی تشخیص معجزه از امور خارق العاده

این بحث را با طرح یک پرسش محوری و مهم آغاز می‌کنیم:
 برخی امور خارق العاده نشان از ارتباط مدّعی با خداوند دارد، اما
 برخی دیگر نه؛ حال چگونه می‌توان این دو نوع امور خارق العاده را از
 هم باز شناخت؟

به تعبیر دیگر، کسانی که با خدا در ارتباط هستند، می‌توانند
 کارهای خارق العاده انجام دهند و در مقابل، افراد بی‌بهره از این
 ارتباط نیز، می‌توانند به انجام امور خارق العاده بپردازند؛ راه تشخیص
 این دو نوع امور خارق العاده چیست؟

فرض کنید که شخصی هم اکنون وارد محفلی شود و ضمن انجام
 یک امر خارق العاده ادّعا نماید که مهدی یا نماینده ویژه امام
 مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ از کجا باید دانست که این امر
 خارق العاده، درستی ادّعای وی را اثبات می‌کند یا نه؟

تشخیص این موضوع از چند محور، امکان‌پذیر است که در این جا
 به شرح سه مورد، بسنده می‌کنیم که بایستی با دقت ملاحظه شود.

۱. این شخص کیست؟

۲. هدف او چیست؟

۳. چه روش و سلوکی دارد؟

در این زمینه سه مکتب کلی وجود دارد:

مکتب یکم . در ارتباط با خداوند متعال است.

مکتب دوم . در ارتباط با شیاطین و نیروهای شرور نهانی است.

مکتب سوم . با نفس اماره مرتبط است.

۱. بررسی شخصیت مدعی

در مرحله نخست باید دید که این مدعی کیست؟

افرادی که حقیقتاً با خدای متعال در ارتباطند شخصیت مشخصی دارند و افراد بی بهره از این ارتباط، شخصیت دیگری دارند. تفاوت روشنی میان این دو مورد، وجود دارد و قرآن کریم نیز به برخی ابعاد این مسأله اشاره می کند، چنان که در سوره شعراء می خوانیم:

﴿ هَلْ أَنْتُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينُ ﴾^(۱)

آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند؟

ممکن است افراد مرتبط با شیاطین، شما را از برخی خبرهای غیبی آگاه سازند و مثلاً بگویند: شما در گذشته، فلان کارها را انجام داده اید. حال از کجا باید دانست که خبردهی آنان از غیب، خدایی است یا شیطانی؟

۱. سوره شعراء آیه ۲۲۱.

هر چند که همه آیات قرآن سرشار از عظمت و زیبایی است، اما گاه انسان می‌تواند بخش عمده‌ای از عظمت و زیبایی برخی آیات قرآن را دریابد. قرآن کریم در آیه‌ای می‌فرماید:

﴿تَنْزَلُ عَلٰی كُلِّ اَفَّاكٍ اَثِيْمٍ﴾؛ (۱)

(شیاطین) بر هر انسان بسیار دروغ‌گو و گناه‌کار فرود می‌آیند.

این آیه به ما خبر می‌دهد که شیطان، موجودی شرور، مخرب و خواهان نابودی و گسترش فساد است و انسان‌های مرتبط با شیطان نمی‌توانند مؤمن، عابد، زاهد، پرهیزگار، راست‌گو و وفادار باشند. بنابراین، چنین چیزی باورکردنی نیست؛ چرا که شیطان در راهی دیگر گام بر می‌دارد و می‌توان با دقت در شخصیت افراد، انسان‌های مرتبط با شیطان را مورد شناسایی قرار داد.

به نظر می‌رسد که واژه «أَفَّاكٍ» به معنای بسیار دروغ‌گو باشد و این معنا، در پیوند با گفتار، قرار دارد، اما واژه «أَثِيْمٍ»، کردار را دربر می‌گیرد. واژه «أَفَّاكٍ»، صیغه مبالغه و به معنای شخص بسیار دروغ‌گوست و کلمه «أَثِيْمٍ» نیز در زبان عربی، صیغه مبالغه بوده و به معنای بسیار گناه‌کار است.

بنابراین، آنان که در راه شیطان گام می‌نهند، بدانند که شیطان هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد و تنها با یک دروغ، قانع نمی‌شود؛ بلکه حزب خود را تا بدان جا وسوسه می‌کند که به دوزخ گرفتار آیند. از همین رو، افراد مرتبط با شیطان، انسان‌هایی دروغ‌گو، شیاد و گناه‌کارند که به بدترین رذایل اخلاقی گرفتار هستند.

از آن چه گذشت، روشن می‌شود که شخصیت برخی مدعیان، نشان از دروغ‌گویی آنان دارد و نیازی نیست که خداوند، همیشه و همه جا آنان را همانند مسیلمه رسوا نماید؛ زیرا انسان از روی حقیقت، فطرت و وجدان خود در می‌یابد که این مدعیان نمی‌توانند با خداوند - که منشأ خیر مطلق است - در ارتباط باشند و چنین ارتباطی، باورکردنی نیست.

بنابراین، به رسوا کردن چنین افرادی نیازی نیست، چرا که حجت باطنی، عقل و وجدان، به تنهایی برای رسوا نمودن مدعیان دروغ‌گو، کفایت می‌کند.

با این تفصیل آیا می‌توان پذیرفت که فلان انسان، سفیر یا نماینده مهدی پاک و پاکیزه علیه السلام باشد؟ چنین چیزی در باور هیچ کس نمی‌گنجد.

شگفت آن که با یک نگاه به زندگی این مدعیان پوشالی می‌توان

رسوایی آنان را دریافت، درست همان گونه که بررسی زندگی پیامبران، تصدیق و تأیید حتمی آنان را به دنبال می‌آورد. شخصیت، حالات روانی، روحیه و اخلاق پیامبران از مهم‌ترین دلایل اثبات نبوت آنان به شمار می‌آید تا جایی که می‌گویند: فلان رفتار، از اخلاق پیامبران است.

این امر نشان می‌دهد که پیامبران از اخلاق و سبک مشخصی برخوردارند و می‌توان با مراجعه به تاریخ پیامبران، پای در راه آنان نهاد.

پادشاه روم و نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

علامه مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار»، به نقل روایتی بلند پرداخته که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

هرقل، پادشاه روم که در دوران آتش بس میان قریش و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خبرهایی درباره پیامبر شنیده بود، در جست و جوی کاروان‌های قریش برآمد و یکی از آنها را در شام یافت. ابوسفیان نیز که در میان کاروان بود، به دعوت هرقل و همراه با دیگر کاروانیان، راهی دربار شد و بزرگان روم را در اطراف هرقل، مشاهده نمود.

در این هنگام هرقل، مترجم دربار را فرا خواند و گفت: کدام یک از

شما پیوند خویشاوندی نزدیک‌تری با این مدّعی نبوّت دارید؟
 ابوسفیان که هنوز، تظاهر به اسلام نمی‌کرد و در دل با پیامبر،
 دشمن بود، گفت: پیوند خویشاوندی من نزدیک‌تر است.
 هرقل گفت: او را نزدیک من بیاورید و به همراهان او بگویید
 جلوتر بیایند و در پشت سر ابوسفیان بایستند.
 مأموران دربار، ابوسفیان را به نزد هرقل آوردند و آن‌گاه هرقل به
 مترجم خود گفت: به همراهان ابوسفیان بگو که من می‌خواهم درباره
 این مدّعی نبوّت، چند پرسش از او بپرسم؛ اگر پاسخ دروغ داد مرا از
 دروغ‌گویی او آگاه کنید.

هرقل، پرسش‌های دقیق و هوشمندانه خود را پیرامون این مدّعی
 نبوّت (یعنی حضرت ختمی مرتبت) این‌گونه مطرح نمود:
 او کیست؟ و چه شخصیتی دارد؟ ...

ابوسفیان می‌گوید: به خدا سوگند، اگر از بدگویی مردم به خاطر
 دروغ‌گویی ام شرم نداشتم حتماً علیه پیامبر، دروغ می‌گفتم.
 - یعنی اگر مردم در محافل و تجمّعات خود، از دروغ‌گویی من
 سخن نمی‌گفتند و این ننگ بر پیشانی من نمی‌ماند، در پاسخ به
 پرسش‌های هرقل در باره پیامبر، دست به دامن دروغ می‌شدم -
 ابوسفیان می‌گوید: نخستین پرسش هرقل این بود: محمد در میان

شما چگونه تباری دارد؟

گفتم: وی از اصل و نسب والایی برخوردار است.

گفت: آیا کسی از نیاکانش، پادشاه بوده‌اند؟

گفتم: نه.

گفت: اشراف قوم، پیرو او هستند یا ضعفا؟

گفتم: البته که ضعفا.

گفت: تعداد آن‌ها زیاد می‌شود یا کم؟

گفتم: زیاد می‌شوند.

گفت: آیا کسی از آنان پس از اسلام آوردن، بر دین خود خشم

گرفته و مرتد شده‌اند؟

گفتم: نه.

گفت: آیا پیش از آن که این سخنان را بگوید، او را به دروغ‌گویی

متهم می‌کردید؟

گفتم: نه.

گفت: آیا خیانت می‌کند؟

گفتم: نه، اما مدتی است که نمی‌دانیم چه می‌کند.

-روشن است که ابوسفیان در جریان این گفت و گو در پی بهانه‌ای

علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده، اما چیزی نیافته و درست به همین جهت

بود که گفت: «مدتی است که نمی دانیم چه می کند» -

یعنی در طول این چند ماه - که از او جدا شده ایم - نمی دانیم خیانت می کند یا نه؟

از همین روست که خود ابوسفیان می گوید: جز این عبارت، نتوانستم چیز دیگری به جملات قبلی اضافه کنم.

وی در ادامه می گوید: هرقل گفت: محمد، شما را به چه چیزی فرمان می دهد؟

گفتم: می گوید: خدای یکتا را بپرسید، به او شرک نوزید و گفته های پدران خود را رها سازید؛ هم چنین ما را به نماز، صدقه، پاکدامنی و صلّه رحم فرمان می دهد.

دقت کنید! به راستی آیا می توان باور کرد که شخصی، مردم را به این مسائل فرا خواند و خود، در پیوند با شیطان باشد؟!!

خط شیطان، خط شرک، نفس اماره و فسق و فجور است و شیاطین - بر اساس فرموده خداوند - بر انسان های بسیار دروغ گو و گناه کار فرود می آیند، نه پیامبری که دشمنان نیز او را به عنوان انسانی راست گو و امانت دار می شناختند.

در پایان این روایت آمده است:

هرقل به مترجم گفت: به ابوسفیان بگو: تبارش را از تو پرسیدم و گفتی: انسانی که دارای اصل و نسب است.

آری، پیامبران این چنین هستند و از میان دودمان قوم خود، مبعوث می‌شوند.

از تو پرسیدم که آیا تاکنون در میان شما، کسی همانند گفته‌های وی را آورده است؟ گفتی نه.

در این باره می‌گویم: اگر کسی پیش از او، چنین سخنانی را بر زبان می‌راند می‌توانستم بگویم که وی سخنان پیشینیان را بازگو می‌کند.

از تو پرسیدم که آیا کسی از نیاکانش پادشاه بوده‌اند؟ گفتی نه.

دیدگاه من این است که اگر پادشاهی در میان نیاکان وی وجود داشت می‌توانستم بگویم که وی (محمد) در صدد بازپس‌گیری حکومت نیاکان خویش است.

از تو پرسیدم که آیا پیش از آن که این سخنان را بر زبان جاری کند، او را به دروغ‌گویی متهم کرده‌اید؟ گفتی نه.

از این رو می‌توان گفت: کسی که به مردم دروغ نمی‌گوید، نمی‌تواند به خدا دروغ ببندد.

از تو پرسیدم: بزرگان قوم، پیرو او هستند یا ضعفا؟ گفتی ضعفا.

آری، ضعفا از پیامبران، پیروی می‌کنند.

پرسیدم: زیاد می‌شوند یا کم؟ گفتی که زیاد می‌شوند.

آری، ایمان همیشه در حال افزایش است تا آن که کامل شود.

پرسیدم که آیا در میان مؤمنان، کسی بر دین خود خشم گرفته و از

آن مرتدّ شده است؟ گفتی: نه.

آری، ایمان این گونه است و آرام آرام با گوشت و پوست انسان در هم می آمیزد.

پرسیدم: آیا خیانت می کند؟ گفتی: نه.

آری، پیامبران این گونه اند و اهل خیانت نیستند.

پرسیدم: شما را به چه چیز فرمان می دهد؟ گفتی: ما را فرمان می دهد تا خدا را پرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم؛ هم چنین ما را از پرستش بت ها باز می دارد و بته تماز، صدقه و پاکدامنی فرمان می دهد.

اگر راست گفته باشی، او به زودی این قدمگاه مرا در اختیار خواهد گرفت و من می دانستم که او مبعوث خواهد شد، اما گمان نمی کردم که از شما باشد. اگر می دانستم که به سوی او راه می یابم بی درنگ به دیدارش می شتافتم و اگر در نزد او بودم، پاهایش را می شستم ...

از اهداف مدعیان شیطانی

ما در تاریخ دیده و شنیده ایم که مدعیان مرتبط با شیطان، پیروان خود را به چه چیز فراخوانده اند؟

آنان پیروان خود را به رها شدن از قبرستان و بی بند و باری،



فراخواندند و اگر به تاریخ، مراجعه کنید درمی‌یابید که خط شیطان همان خط نفس اماره است و شیطان نمی‌تواند ببیند که کسی خداوند را عبادت می‌کند و به اخلاق نیک، آراسته شده است.

از همین رو می‌توان همراهی همیشگی انحرافات را با این حرکات پوشالی، مشاهده نمود، با آن که با حرکات پوشالی بر انحرافات خود سرپوش می‌نهند، اما انحرافات مذکور، همیشه در درون این حرکاتها به چشم می‌خورد.

شما با خواندن سرگذشت شلمنخانی و دیگران می‌توانید از روند ابتلای آنان به فساد اخلاقی و دینی، آگاه شوید.

رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تأثیر آن

در کتاب «الدرجات الرفیعه» در مورد اسلام آوردن عدی بن حاتم طائی نیز روایتی طولانی و زیبا نقل شده است. در این روایت می‌خوانیم:

عدی می‌گفت: من بیش از همه اعرابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌شناختند، از ایشان نفرت داشتم.

روزی برای دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه رفتم و هنگامی به نزد ایشان رفتم که در مسجد بود، به ایشان سلام کردم.

فرمود: کیستی؟

گفتم: عدی بن حاتم.

رسول خدا ﷺ برخاست و مرا به خانه خویش برد. به خدا سوگند، داشت مرا به خانه می برد که پیرزنی رنجور، رسول خدا ﷺ را دید و از ایشان درخواست کرد تا اندکی درنگ کند.

رسول خدا ﷺ زمانی دراز، در کنار آن پیرزن ماند و به سخنان او در باره نیازهایش، گوش فرا داد.

من با خودم گفتم: این انسان نمی تواند پادشاه باشد.

آن گاه رسول خدا ﷺ به راه خود ادامه داد تا آن که مرا وارد خانه خود نمود. ایشان بالشی چرمین را که از لیف، پر شده بود برداشت و آن را به من تعارف نمود و فرمود: روی این بنشین!

گفتم: نه، شما بنشینید.

فرمود: نه، شما بنشینید.

آن گاه حضرتش روی زمین نشستند. با خود گفتم: به خدا سوگند که این شخص، پادشاه نیست.^(۱)

آری، عبادت، مهر به خدا، فروتنی، اخلاق، راست گویی، واقعیت، روحیات و اهداف انسان های مرتبط با خداوند سبحان،

۱. الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه؛ سید علی خان مدنی؛ ص ۳۵۳.

همگی از پیوند آنان با پروردگار، حکایت دارد و این گونه انسان‌ها، خیر و خوبی را برای همه می‌خواهند.

اما انسان‌های مرتبط با شیطان یا نفس اماره به دنبال چشمداشت‌های کم ارزش دنیوی هستند.

برای مثال مرتاضانی که با شیطان یا نفس اماره درهم آمیخته‌اند اهداف فردی، دنیوی، کوچک و محدودی دارند و می‌توان آن‌ها را از روی شخصیت و اهدافشان، مورد شناسایی قرار داد.

بنابراین، شخصیت و اهداف انسان‌ها، نخستین شاخصی است که از رهگذر آن می‌توان ادعای مدعیان حقیقی را از ادعای مدعیان پوشالی باز شناخت؛ زیرا این مدعیان پوشالی - حتی در صورت انجام امور خارق العاده نیز - پیوندی با خداوند ندارند و تنها با شیطان یا نفس اماره در ارتباط هستند؛ چنانکه وجدان و عقل انسان نیز حکم می‌کند که پیوند این گونه انسان‌ها با خدای متعال، باورکردنی نیست.

تفاوت اولیای خدا با اولیای شیاطین

پیش‌تر گفتیم که در زمینه شناسایی اولیای خدا از اولیای شیاطین سه مکتب کلی وجود دارد:

مکتب اول در ارتباط با خداوند متعال است.

مکتب دوم در ارتباط با شیاطین و نیروهای شرور نهانی است.

مکتب سوم با نفس اماره مرتبط است.

با دقت و اندیشه می توان تفاوت میان خروجی های این سه مکتب را به روشنی دریافت. خروجی مدرسه الهی، دارای ویژگی هایی هم چون پاکی، پاکیزگی و مزین به ارزش های اخلاقی و الی است، در حالی که خروجی های دو مدرسه دیگر با آلودگی و ناپاکی همراه اند و در روش و سلوک خود حامل ارزش های مضرند و در آغوش این فساد اخلاقی است که ادعاهای دروغین نشأت می گیرد.

به سخن دیگر، ابتدا فساد یا انحراف اخلاقی وجود دارد و از دامن همین فساد است که ادعاهای دروغین سر بر می آورند و سرانجام به آلودگی اخلاقی و انحراف علمی می انجامند.

البته گاهی نیز عکس این مطلب اتفاق می افتد؛ یعنی با ادعاهای دروغین آغاز و به فساد اخلاقی و انحراف علمی می انجامد. علت این امر روشن است؛ زیرا کسی که در نسبت دروغ به خداوند جرأت می یابد، مؤمن نیست. خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾؛ (۱)

تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند.

یعنی کسی که به خداوند دروغ نسبت می‌دهد، ستمگر و ظالم است؛ چرا که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾؛^(۱)

چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بسته (و همتایی برای او قائل شده است؟)

بنابراین، کسی که جرأت پیدا می‌کند به خدا نسبت دروغ دهد، در برابر خود مانعی جهت ارتکاب انحراف اخلاقی و فساد عملی نمی‌بیند و دیگر حرمتی نزد او نمی‌ماند.

به همین رو، این روند با ادعای دروغین آغاز می‌شود و پایانش نیز - پناه می‌بریم به خدا - به انحراف عملی و اخلاقی می‌انجامد و آن‌گاه دیگر حدود را نمی‌شناسد و به طور عادی هر انحراف و فساد اخلاقی قابل تصور را مرتکب می‌شود.

از این رو وقتی که شما به تاریخ مراجعه می‌کنید می‌بینید هر دو جریان: انحراف‌های فکری، یا ادعاهای دروغین و انحراف‌های اخلاقی در انجام انواع محرمات به طور معمول با یک‌دیگر هستند، هر چند گاهی ممکن است یکی بر دیگری مقدم شود.

کسانی که به این جریان‌ها وابسته هستند، چه بسا در ابتدا با صدق

۱. سوره انعام آیه ۲۱.

نیت و خلوص و پاکی راه خود را آغاز می‌کنند، اما به تدریج به انحراف کشیده می‌شوند، در ابتدا توجیه و تلبیس است؛ یعنی به امور حرام، رنگ و آب حلال بودن می‌دهند تا فرد شک کند که آیا این کار، حلال است یا حرام؟ آیا این کار، جائز است یا نه؟

در آغاز، حرام همراه با توجیه است، ولی در نهایت مسئله به حرام آشکار و بدون توجیه کشیده می‌شود. در این حالت است که بسیاری از افراد توان بازگشت ندارند.

نمونه‌ای از مدعیان دروغین

اینک از میان نمونه‌های فراوان دو نمونه را ذکر می‌کنیم که چگونه این نوع انحرافات عقیدتی و اخلاقی همراه یک دیگر رخ می‌دهند. حقیقت این امر بسیار خطرناک است؛ یعنی نتیجه در تمامی ابعاد به دین انسان آسیب می‌رساند.

نمونه‌ها در این زمینه بسیار است که توضیح بیشتر در این نوشتار نمی‌گنجد، برای آگاهی بیشتر می‌توانید به کتاب «الغیبة» اثر شیخ طوسی رحمته الله مراجعه نمایید.

ضروری است که به لحاظ اهمیت مسئله هر یک از ما در خانه‌اش باید کتابخانه تخصصی مهدویت داشته باشد، کتاب‌های مربوط به

حضرت مهدی علیه السلام مراجعه کند و آن‌ها را مطالعه نماید.

در احادیثی رسیده در مورد پرچم‌هایی که در دوران آخرالزمان برافراشته می‌شود، هشدار داده شده است. بسیاری از مواقع، حق و باطل بر انسان پوشیده می‌شود؛ ولی اگر بینش و معرفت الهی داشته باشد، صدها و هزاران کتاب باطل هم نمی‌توانند او را به دام اندازند. آری، گهگاهی به این کتاب‌ها مراجعه کنید و درباره فرهنگ مهدویت بخوانید.

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب «الغیبة» درباره برخی از مدعیان دروغین چنین می‌نویسد:

یکی از کسانی که ادعای بابیت کرده بود، محمد بن نصیر نمیری از اصحاب امام هادی علیه السلام بود، اما این فرد از شمار همان‌هایی بود که آرزوی ریاست و رهبری دارند؛ مسئله‌ای که چرخ تاریخ را به حرکت در می‌آورد.

شما از آغاز تاریخ تا به امروز را بررسی کنید، چه کسی است که آن را به حرکت در می‌آورد؟ یکی از محرک‌های مهم چرخ تاریخ، حبّ ریاست و رهبری است؛ گرچه این امر با اختراع یک مذهب باطل باشد.

نمیری ادعا کرد که هم‌نشین و مصاحب امام زمان علیه السلام است و

ادّعی بابیت نمود؛ یعنی او بابی است برای حضرت حجّت علیه السلام. البته ماجرا به همین اندازه مشخص محدود نشد؛ بلکه روز به روز پیشرفت کرد تا این که ادّعا کرد رسول و پیامبر است؛ به این معنا که امام هادی علیه السلام - به خدا پناه می‌بریم - خداست و او فرستاده این خداست. محمد بن نصیر قائل به تناسخ بود؛ یعنی بر این باور بود که ارواح از انسانی به انسان دیگر منتقل می‌شوند و درباره امام هادی علیه السلام غلو می‌کرد و ایشان را پروردگار می‌دانست. اگرچه این یک انحراف فکری و اعتقادی بود، اما در کنار آن، یک انحراف اخلاقی نیز وجود داشت؛ به گونه‌ای که حتی محارم را هم مباح می‌دانست.

به راستی کسی که به خدای سبحان نسبت دروغ می‌بندد، آیا امور حرام برایش حرمت و تقدّس دارند؟ البته این کتاب مطالبی دارد که نمی‌توان در این جا بازگو کرد. از مطالب دیگر این که روزی او در حال ارتکاب گناه با غلامش دیده شد. وقتی که برای این عمل او را سرزنش کردند، گفت: این کار از روی تواضع برای خدا و برای ترک تکبّر بود. ^(۱)

۱. برای آشنایی با احوالات و انحرافات فکری و اخلاقی این فرد رجوع شود به کتاب «الغیبة» شیخ طوسی ص ۳۹۸.

این نیز یک توجیه شیطانی است. آری، انسان از آن جا آغاز می‌کند و - به خدا پناه می‌بریم - به این جا پایان می‌پذیرد.

آزمون سخت

اصل امتحان برای همه انسان‌ها وجود دارد؛ عالم و جاهل، تاجر و فقیر، هر کس به شکلی امتحان می‌شود.

فرد معروف دیگری نیز در زمان غیبت امتحان شد و ادعای جالب توجهی کرد؛ چرا که این شخص انسان درست و شخصیتی عالم بود. نقل شده: او در سجده‌های آخرش این دعا را می‌خواند:

اللهم اجعل عواقب أمورنا خيراً؛

خدایا! پایان امور ما را خیر و نیکی قرار بده!

به او گفتند: تو مردی هستی که عمرت را صرف دینداری کردی معنا و علت این دعا چیست؟

او می‌گفت: بیم آن دارم که حالمانند آن زنی شود که قرآن می‌فرماید:

﴿كَأَلَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا﴾؛ (۱)

پشم‌های خود را پس از بافتن، می‌شکافت.

یعنی امتحان ناگهانی می آید و انسان همه چیز را از دست می دهد. این شخصیت علمی، هم کتاب‌های متعددی را نگاشته و هم حدیث شناس است؛ کتاب‌های او در کتابخانه‌های ما موجود است، ولی هنگام امتحان و آزمایش مردود شد.

این امتحان، امتحان حسد بود. حسد، مسئله ساده‌ای نیست؛ همین حسد بود که شیطان را در امتحان مردود کرد، حسادت قابیل نسبت به هابیل بود که او را در آزمون مردود کرد.

بیشتر موارد این گونه است که انسان نمی‌تواند کسی را جلوتر از خود ببیند. این شخص نیز این چنین بود، حسادت وی نسبت به حسین بن روح او را منحرف ساخت، او همان محمد بن علی شلمغانی است که شخص مشهوری بوده است.

در کتاب «قاموس الرجال» در باره او این گونه آمده:

نجاشی در مورد او می‌گوید: شلمغانی از اصحاب شایسته ما بود تا این که حسدورزی او به حسین بن روح وی را به ترک مذهبش و ورود به مذاهب غلط دیگر کشاند.^(۱)

نتیجه این آزمون چه شد؟

حاکم آن زمان با کشتن او، دنیایش را به پایان رسانید و جهان

۱. قاموس الرجال، تستری: ج ۹ ص ۴۴۲.

آخرتش نیز این گونه شد؛ چرا که دچار یک انحراف عقیدتی و اخلاقی شد و به درک اسفل واصل گردید.

نویسنده کتاب نام‌برده در جای دیگر، انحرافات فکری او را بیان می‌کند، از جمله این نظریات، نظریه حلول، نظریه ضد و نظریه هدایت به سوی حق است. وی نظریه‌های عجیبی داشت.

البته او انحراف عملی نیز داشت. او - یا پیروانش - معتقدند: محمد ﷺ به سوی بزرگان قریش مبعوث شد، در حالی که ایشان نمی‌پذیرفتند و ابا داشتند. پیامبر آنان را به سجده امر نمود، هم‌اکنون نیز حکمت آن است که مردم با اباحیگری^(۱) مورد امتحان قرار بگیرند^(۲).

ببینید او تا کجا سقوط کرد؟!^(۳)

آری، گاهی انسان وارد خط انحرافی می‌شود و به پست‌ترین درجه‌ای می‌رسد که قابل تصور نیست. ثمیری و شلمغانی دو نمونه هستند، اما امثال اینان بسیارند. چه بسا که این حرکات فریبنده

۱. گفتنی است که به جهت رعایت ادب در متن اصلی تصرّف شده است.

۲. قاموس الرجال: ص ۴۴۴.

۳. در صورت تمایل می‌توانید به کتاب «قاموس الرجال» مراجعه کنید و ببینید که این مرد به کدامین حد از درجات پست سقوط کرده است.

دروغین زمینه‌ای می‌شوند برای انواع انحرافات و فسادهای اخلاقی. بدین ترتیب شخصیت مدّعی عنصر اولی است که باید بدان توجه کرد. کسانی که نماینده خداوند سبحان هستند در اوج طهارتند و کسانی که نماینده شیطان و نفس اماره‌اند در نهایت آلودگی و انحراف هستند.

با این عنصر می‌توانیم مدّعی ادعای راستین و دروغین را از خلال عمل و سلوک و اخلاقش بشناسیم، و عاقلانه نیست فردی آلوده که غرق در گناهان و منکرات است، نماینده حضرت حجّت علیه السلام باشد؛ همان شخصیتی که عین پاکی و پاک و پاکیزه است و از عین پاکی و پاک و پاکیزه متولد شده است.

از طرف دیگر، با این مورد و به حکم وجدان، بعد از این، به رسوا کردن او نیازی نیست؛ چرا که منش و رفتار او رسوا می‌سازد و به رسواسازی دیگری نیازی نیست.

۲. بررسی ماهیت ادّعا

مورد دوم ماهیت ادّعا است. یعنی ادّعای طرف چیست؟

به سوی چه چیزی فرا می‌خواند؟

در تاریخ این گونه ثبت شده است:

شخصی به نام غاوی در دوران جاهلی زندگی می‌کرد، او پرده‌دار بت‌ها بود. روزی وارد بت‌خانه شد و دید روباهی بر روی این بت ادرار می‌کند! با خود گفت: شگفتا! این چه خدایی است که روباه‌ها بر سرش بول می‌کند.

از زمانی که این صحنه را دید، دیگر بت برایش عظمت و بزرگی نداشت. او می‌گفت: این چه خدایی است که پرستیده شود؟ سپس آن بت را شکست و نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد. حضرتش فرمود: تو کیستی؟

گفت: من غاوی (گمراه) هستم. پیامبر - نام او را تغییر داد، که گاهی برخی نام‌ها را تغییر می‌داد - فرمود:

کَلَّابِلْ أَنْتَ رَاشِدٌ؛

نه، بلکه تو راشد (هدایت شده) هستی.

بعد از آن مسلمان شد و اسلامش نیکو گردید.

این مطلب را با فرض مسئله‌ای توضیح می‌دهیم. برای مثال: شخصی نزد شما می‌آید و می‌گوید: این بتی که با این دو دست خودم ساخته‌ام خداست.

می‌گوییم: دلالت چیست؟

می‌گوید: دلیل من همین ماشینی است که در خیابان حرکت می‌کند، الان آن را متوقف می‌کنم.
ناگاه ماشین متوقف می‌شود!

آیا این امر خارق العاده دلیلی بر درستی ادّعی اوست؟
هرگز، چرا که ما در مقدمات بحث گفتیم بایستی خداوند متعال به مقتضای حکمت، لطف و رحمتش مدّعی دروغ‌گو را رسوا نماید، اما این ادّعا رسوا شده هست و به رسوا کردن نیاز ندارد.
بنابراین، اگر کسی با امر خارق العاده‌ای نزد شما آمد این کارش بر چیزی دلالت نمی‌کند؛ چرا که این ادّعا رسوا شده است؛ یعنی رسوا کردن دیگری لازم نیست که برای مثال خداوند بیاید و در برابر امر خارق العاده او بایستد.

از طرفی، این جا عقل است که او را رسوا می‌کند. عقل و وجدان حجتی باطنی هستند که می‌پرسند: چگونه این بت می‌تواند خدا باشد؟

در نقلی آمده است: قبیله حنیفه، بتی از خرما و مواد دیگر ساختند، وقتی که در سال خشکسالی گرسنه شدند، خدایشان را خوردند، از آن به بعد می‌گفتند: قبیله حنیفه، خدایشان را خوردند.
بنابراین، ماهیت ادّعا و آن چه مدّعی ادّعا می‌کند مهم است و

همین ماهیت ادّعا می‌تواند مدّعی را رسوا کند.
ما در بحث دیگری ماجرای سامری را گفتیم. در آن ماجرا آمده
است:

هنگامی که سامری رفت و با طلا، گوساله‌ای ساخت و گفت: این
گوساله، خدای شماست.

اما دلیل این که این مجسمه گوساله‌ای خداست، چیست؟
دلیل این است که از آن صدای گاو به گوش می‌رسد.
آیا به راستی این دلیل می‌شود؟

هرگز، طبیعی است اگر صدای گوساله واقعی از آن شنیده شود باز
هم دلیل بر خدا بودن آن نیست.

البته ما اکنون بحث نداریم که چرا از آن صدای گوساله خارج
می‌شد؟ آیا در اثر مستی از رد پای فرستاده خدا (حضرت موسی
علیه السلام) بود، یا این که منافذی برای آن مجسمه تعبیه شده بود که باد در
آن جریان پیدا می‌کرد، یا این که شخصی از پشت دیوار صدای
گوساله را در می‌آورد و سامری می‌گفت:

﴿ هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى ﴾؛ (۱)

این مجسمه، خدای شما و موسی است.

بدیهی است که چنین ادّعایی مورد قبول عقل نیست؛ حتی اگر هزار کار خارق العاده نیز انجام دهد؛ چرا که ادعا، ادعای دروغ است و اصلاً مهم نیست که چرا از این مجسمه گوساله‌ای، صدای گوساله واقعی می‌آید؟

بنابراین، امر خارق العاده بر ارتباط میان مدّعی و خدا دلالت نمی‌کند، مگر این که ماهیت ادّعا را بررسی کنیم.

پیش‌تر برای تقریب به ذهن مثال لطیف و زیبایی از پدر بزرگوارم رحمته الله علیه نقل کردم. ایشان می‌گفت:

اگر شخصی یک مجسمه موشِ مسی را پیش روی شما بگذارد و یا آن را در برابر دیدگان شما بسازد و این مجسمهٔ موش در برابر شما شروع به حرکت کند و از جایی به جای دیگر برود، آن‌گاه ادّعا کند که این موشِ مسی خداست؟ آیا این ادّعا را به دلیل حرکت آن مجسمه می‌پذیرید؟ هرگز؛ گرچه چرایی حرکت آن مجسمه برای شما روشن نشده باشد، با این حال آیا عقل می‌پذیرد که این موشِ مسی خدا باشد؟

۳. قابلیت مخالفت کردن

مورد سوم: قابلیت مخالفت کردن است.

این مورد مسئله مهمی است. علامه مجلسی رحمته الله علیه در «بحار الانوار»

به این مسئله اشاره کرده و شروطی را بیان می‌کند و می‌فرماید:
 شرط سوم این که امکان مخالفت و ایستادگی در برابر آن
 ادعا وجود نداشته باشد.^(۱)

بنابراین، اگر یک مدعی نزد ما آمد و ما مورد اول را بررسی کردیم
 و در آن مورد، خلاف اخلاقی ندیدیم و راه و روش او نیز درست بود،
 مورد دوم؛ یعنی ماهیت ادعا را نیز بررسی کردیم و دیدیم ادعایش
 معقول است و به چیزی خلاف وجدان و فطرت دعوت نمی‌کند و
 کار خارق‌العاده‌ای نیز انجام داد و گفت: من نایب حضرت حجّت، یا
 باب آن حضرت و یا خود حضرت هستم، می‌گوییم: دلیلت چیست؟
 او نیز کار خارق‌العاده‌ای را انجام داد.

در این هنگام باید بررسی کنیم که آیا امکان مخالفت با این امر
 خارق‌العاده وجود دارد یا نه؟

این، یک نکته مهمی است؛ چرا که اگر مدعی به واقع با خدا
 ارتباط دارد، باید کار خارق‌العاده او قابل مخالفت کردن نباشد. چرا؟
 چون او به قدرت توانای الهی تکیه دارد و اگر بی ارتباط با
 خداست؛ پس این کار خارق‌العاده را از کجا آورده است؟ اگر این کار
 از راه فراگیری بوده، باید گفت که راه آموزش و فراگیری راهی مشترک

۱. بحارالانوار: ج ۱۷ ص ۲۲۲.



است و همگان می توانند این راه را بروند.

به سخن دیگر، این راهها مشخص اند و هر کسی می تواند در نهایت به این امر خارق العاده دست یابد.

برای مثال من آهنی را در هوا به پرواز درمی آورم و این امر به یک معادله علمی دقیق تکیه دارد.

به تعبیر دقیق تر، دانشمندان آهن را در هوا به پرواز درمی آورند، ولی تو دلیلی بر چگونگی انجام آن نداری. اما شیوه کار مشترک است. پس اگر فراگیری این شیوه از راه یاد دادن و یاد گرفتن باشد، ممکن است دیگران نیز بتوانند این مسیر را طی کنند؛ اگر راه سختی باشد، انسان می تواند با نیروی نفس توانمند خود با ریاضت، در اشیا تصرف کند. شما نیز اگر نفس توانمند خود را رام کنی و به آن تمرین بدهی، می توانی در جهان هستی تصرف کنی.

و اگر مسئله، مسئله ارتباط با شیاطین و ارواح خبیثه باشد، باز بدین معناست که مدعی با ارواح شرور ارتباط دارد و می تواند با تسخیر آنها از غیب خبر دهد.

از این روست که باید به این نکته دقت شود. مدعیان دروغین از جمله مدعیان مهدویت، باییت و سفارت اغلب پنهان کاری می کنند؛ چرا که اینان از مبارزه طلبی در برابر ادعایشان عاجزند.

از این رو، هرگز یک مدّعی دروغین در برابر عالمان ظاهر نمی‌شود و بگوید: این دلیل ادّعای من و این نیز نشانه آن است. چون می‌داند که عالم او را به مبارزه طلبی می‌خواند و می‌تواند مکرش را باطل سازد. از این رو، اینان با حرکات سرّی و مخفیانه به شست و شوی مغزی افراد می‌پردازند و به او می‌گویند: به اتّاق تاریک بیا، این هم دلیل من! هرگز چنین امری دلیل نمی‌شود. به راستی اگر دلیل او حق است، آن را به صورت آشکار بیان کند و اعلام مبارزه طلبی نماید! ولی او نمی‌تواند مبارزه طلبی کند.

پیامبران الهی و ادّعای نبوّت

آری، پیامبران الهی در برابر ادّعای خود مبارزه طلبی می‌کردند. برای مثال حضرت عیسی علیه السلام می‌فرمود: من فرستاده خدا هستم. این هم دلیل من که مرده را زنده می‌کنم. آن‌گاه حضرتش در برابر این کار مبارز خواست و فرمود: بیاید تا مرده‌ای را زنده کنم.

در زمان آن حضرت هیچ کس نتوانست پاسخ مبارزه طلبی آن حضرت را بدهد و مرده‌ای را زنده کند، چرا که ایشان به قدرت پیروزمند الهی تکیه داشت و اگر کسی می‌خواست با ایشان مبارزه

کند، خداوند در برابرش می ایستاد و او را شکست می داد؛ زیرا که حجت و دلیل رسا از آن خداوند متعال است و هیچ کس نمی تواند با مبارزه طلبی خود با آن مقابله کند.

آری، خاتم پیامبران حضرت محمد ﷺ نیز همین طور بودند. آن حضرت به صورت علنی اعلام کرد و فرمود:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛^(۱)
و اگر در باره آن چه بر بنده خود (پیامبر) فرستاده ایم تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را (غیر خدا) برای این کار، فراخوانید؛ اگر راست می گوئید!

یعنی فقط یک سوره بیاورید! این همان مبارزه طلبی آشکار است. به راستی از آن زمان ۱۴۰۰ سال گذشته و این مبارزه طلبی هم چنان پابرجاست و هیچ فردی نتوانسته در برابر مبارزه طلبی آشکار پیامبر خدا ﷺ قد علم کند و پیامبر نیز هیچ ترسی ندارد؛ چرا که آن حضرت با قدرت قاهره و پیروزمندی ارتباط دارد که همه چیز به دست اوست.

ولی مدعیان دروغین، افراد را به اتاق‌های تاریک در بسته می‌برند، رهبر ناشناخته‌ای را می‌آورند که اسم و شخصیتش مشخص نیست تا کارهای نامعلومی را انجام دهد.

این‌ها را از کجا آورده؟ از طرف شیطان، یا از سوی ارواح شرور و یا از اخبار غیبی؟! اگر راست می‌گویند، به صورت علنی مبارزه طلبی کند. آری، اگر شخصی آمد و ادعا کرد، در حالی که هر سه شرط را داراست؛ یعنی هم شخصیت، هم ماهیت ادعای او را بررسی کردیم و شناختیم و هم به صورت علنی و آشکار در برابر ادعایش مبارزه طلبی کرد، امکان دارد او را بپذیریم.

بنابراین، اگر شخصی با این ویژگی‌ها آمد و گفت: «این دلیل من است و در همه جا با تمامی علماً مبارزه طلبی می‌کنم» چنین موردی را می‌پذیریم، آن هم بر اساس قاعده لطفی که گفتیم؛ زیرا اگر این فرد دروغ‌گو باشد، خداوند متعال، او را رسوا خواهد کرد و یاریش نخواهد کرد.

از این روست که در این موارد باید هوشیار بود و به علما مراجعه کرد؛ چرا که آنان صاحب بصیرت و نوری هستند که با آن، حقایق را تشخیص می‌دهند. اما اگر فرد جاهل دلسوز هم باشد، از کجا می‌تواند حقیقت را تشخیص دهد؛ چرا که بیش‌تر افراد از این موازین آگاهی

ندارند؛ پس باید در این موارد به علما مراجعه شود و از بیان آنها ماهیت مدعی تشخیص داده شود؟

تصویری از دوران غیبت و معیاری برای مقایسه

در کتاب ارزشمند «کافی» روایت زیبایی است که اگر سندی هم نداشته باشد می تواند معیاری برای مقایسه باشد، مفضل می گوید:
از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالتَّنْوِيَةَ أَمَا وَاللَّهِ لَيَغَيِّبَنَّ إِمَامَكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ وَ
لَيَمَحَّصُ حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ أَوْ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ، وَ
لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتُكْفَوْنَ كَمَا تُكْفَى السُّفُنُ فِي
أَمْوَاجِ الْبَحْرِ، فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ، وَ كَتَبَ فِي
قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَايَةً
مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَيُّ مِنْ أَيٍّ؛

مبادا شما شیعیان کاری کنید که خود را میان دشمنان مشهور گردانید و آن چه ما در باره قائم به شما می گوئیم به آن ها اظهار کنید! به خدا سوگند، امام شما سال های متمادی از روزگار شما غایب می شود، و شما آزمایش می شوید، تا جایی که گفته می شود: او مرده یا کشته شده و اگر هست به کدام بیابان رفته است!؟



به یقین، دیدگان مؤمنان در فراق او اشک فرومی‌ریزد. کار شما به جایی می‌رسد که مانند کشتی در امواج دریا هر لحظه به این طرف و آن طرف میل کنید و مضطرب و منقلب شوید. در آن ورطه هیچ کس جز کسی که خداوند از وی پیمان گرفته و ایمان را در لوح دل او نوشته و با روح خود او را تأیید داشته است، نجات نمی‌یابد.

به طور حتمی در آن دوران دوازده پرچم که با هم اشتباه می‌شوند و هیچ یک را از دیگری تشخیص نمی‌دهند؛ برافراشته می‌گردد.

مفضل می‌گوید: در این موقع گریه‌ام گرفت. حضرت پرسید: برای چه گریه می‌کنی؟

عرض کردم: چرا گریه نکنم، با این که شما می‌فرمایید: دوازده پرچم با هم اشتباه می‌شوند و هیچ یک را از دیگری تشخیص نمی‌دهند؛ با این وصف ما چه کنیم؟

حضرت نگاهی به آفتاب داخل اتاقی که نشسته بودیم کرد و فرمود: این آفتاب را می‌بینی؟

عرض کردم: آری!

فرمود:

وَاللَّهِ، لَأَمْرُنَا أَبَيِّنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ؛

به خدا سوگند! امر ما از این آفتاب روشن تر است.

از این روایت زیبا چند مطلب را می توان دریافت:

یکم . غیبت، نوعی امتحان است.

دوم . در این امتحان بیش تر مواقع پرچم های باطل بسیاری در کنار

یگانه پرچم حق وجود دارد.

به راستی آیا می دانید چه تعداد مدعی دروغ گو پیش از حضرت

موسی علیه السلام آمدند و ادعا کردند که موسای کلیم الله هستند؟

ممکن است برخی افراد بخواهند از این حقایق سوء استفاده کنند

و آن را مخدوش سازند؛ ولی همان طور که پیش تر گفتیم، این مسئله

دلیل ضعف اندیشه مهدویت نیست؛ بلکه دلیلی است بر حقانیت

آن.

سوم . مسئله مهم این که وقتی مفضل از امام صادق علیه السلام می پرسد:

در چنین شرایط پیچیده ای و در مواجهه با این شبهات چه باید کرد؟

امام به او فرمودند:

وَاللَّهِ لَأَمْرُنَا أَبَيِّنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ؛

کار ما از این خورشیدی که می بینی روشن تر است.

این سخن گهربار نشان‌گر این است که حق همیشه روشن و آشکار است. زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث شد، قوم آن حضرت، آن پیامبر رحمت را می‌شناختند؛ همان‌گونه که فرزندان‌شان را می‌شناختند.

پیامبر برای همه شناخته شده و معروف بود؛ به امانت، مکارم اخلاق، برتری عقل، شرافت نسب و ... و هیچ کس در باره پیامبر تردیدی نداشت.

در مورد حضرت حجّت علیه السلام نیز همین طور است؛ آن‌گاه که حضرتش ظهور کند، هیچ شکی نخواهد بود و حال آن بزرگوار از خورشید روشن‌تر است. آیا کسی می‌تواند در خورشید تابان شک و تردید نماید؟

هرگز و این مسئله‌ای است روشن که هیچ تردیدی در آن نیست و دلیل واضح و قطعی دارد؛ چرا که خداوند بندگان‌ش را رها نمی‌کند، بلکه حجّت را بر آنان تمام می‌نماید.

ما هیچ ابهام و پیچیدگی در هیچ یک از پیامبران الهی سراغ نداریم. همه آن بزرگواران شناخته شده بودند و حجّت‌شان تمام و کامل بود. بنا بر آن چه گذشت، امر خارق‌العاده‌ای بیان‌گر صدق ادّعای مدّعی است که غیرقابل مخالفت باشد. اما امور خارق‌العاده پنهان در تاریکی اتاق‌های متعدد، بر چیزی دلالت نمی‌کند.

حلاج و ادعای دروغین او

در کتاب «الغیبة» شیخ طوسی رحمته الله روایتی تاریخی آمده است. این دانشمند عالی مقام، شخص دیگری به نام حلاج را که از مدعیان منحرف است، معرفی می کند.

وی در توصیف حلاج و رسوایی کار او می گوید:

هنگامی که خداوند خواست امر حلاج را کشف و روشن نماید و رسوایی او را نشان دهد، حلاج را به این فکر واداشت که نامه ای به ابا سهل اسماعیل بن علی نوبختی رحمته الله بنویسد؛ چرا که ابا سهل، کسی بود که می توانست خارق العاده بودن کار حلاج را تأیید کند و بدین ترتیب مکرش کارگر افتد.

حلاج از شدت جهلش گمان کرد که ابا سهل نیز مثل دیگران در این کار، ناتوان است و خواست بدین ترتیب او را به سمت خود کشانده و با استفاده از شأن و جایگاه علمی او، از تأیید وی جهت رسیدن به مکر و حيله خود بهره برد.

حلاج در نامه خود به ابا سهل این گونه نوشت:

إني وكيل صاحب الزمان ولا ترتاب بهذا الأمر؛

من وكيل امام زمانم و در این امر شك نکن!

اباسهل نیز در پاسخ نامه او نوشت:

من از تو می‌خواهم کار آسانی را برایم انجام دهی که در برابر آن چه که ادعا می‌کنی بسیار ناچیز و آسان است. من مردی هستم که کنیزان را دوست می‌دارم و به آنان عشق می‌ورزم، ولی پیری و سفیدی مویم مرا از آنان دور ساخته و آن‌ها را نسبت به من عصبانی می‌سازد و من باید هر جمعه ریش‌های سفیدم را رنگ کنم و سختی فراوانی را متحمل شوم تا این سفیدی را از ایشان پنهان سازم، وگرنه کارم نزد ایشان رسوا می‌شود و نزدیکی به دوری و وصال به هجران بدل می‌شود.

از تو می‌خواهم که مرا از خضاب کردن مو بی‌نیاز سازی و سختی آن را از من بستانی و ریشم را سیاه بنمایی، در این صورت من به تو روی آورده و سخن تو را می‌پذیرم و با بصیرت خود و یاری تو، دیگران را به آیین و مذهب تو فرامی‌خوانم.

وقتی حلاج از پاسخ ابا سهل آگاهی یافت، دانست که در ارسال نامه به وی اشتباه کرده است. از این رو از وی دست کشید و پاسخی به اباسهل نداد و فرستاده‌ای نیز نزد او نفرستاد.

از طرفی، ابا سهل، حلاج و داستان او را نزد همه دستمایه خنده و طنز قرار داد و پیش هر کوچک و بزرگی او را رسوا کرد و همین اقدام، سبب رسوایی حلاج و نفرت مردم از او گردید.

تفاوت معجزه و جادو

اینک با بیان آن چه پدر بزرگواریم در کتاب «المکاسب المحرمة» آورده سخن را به پایان می‌بریم. وی می‌گوید:

فرق میان معجزه و جادو روشن است؛ معجزه در هر زمان و مکانی، بدون هیچ شرطی و بدون فراگیری و اسبابی محقق می‌شود و در مقام مبارزه طلبی و تحدی بر می‌آید.

برای مثال، اگر مدعی گفت: «من این آهن را در این اتاق در هوانگه می‌دارم»، به او می‌گوییم: نه، در آن اتاق، نگه دار، یا به شرایط دیگر مشروط می‌نماییم.

می‌گوید: نه.

چرا می‌گوید: این اتاق؟ چون که دیوار این اتاق، مغناطیس دارد که آهن را نگه می‌دارد.

اما معجزه چنین نیست، معجزه هیچ مقدمه‌ای نمی‌خواهد؛ چرا که معجزه با اراده پیروزمند الهی ارتباط دارد. از این رو در هر زمان و مکانی

بدون شرط، بدون فراگیری و بدون اسباب و مقدماتی محقق می‌شود. آن‌گاه پدرم نکته زیبا و تفاوت ظریفی را بیان می‌کند و می‌گوید: ساحر و جادوگر در هر صورت موفق نمی‌شوند، بر خلاف پیامبر که در هر شرایطی موفق خواهد بود؛ چرا که پیامبر، فطرت مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد هر چند در برهه‌ای از زمان به دلیل قوت نیروی مقابل، مغلوب شود؛ چرا که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾؛^(۱)

و سخن خدا فراتر و پیروز است.

و این همان فطرت مردم است که خداوند می‌فرماید:

﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾؛^(۲)

فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده است.

مقایسه‌ای جالب!

بنا بر این، ساحر و کسی که در برابر حق ایستاد - هر جا که باشد - موفق نمی‌شود. آیا تا کنون ساحری را دیده‌اید که پیروز شده باشد؟

۱. سوره توبه آیه ۴۰.

۲. سوره روم آیه ۳۰.

این همه ساحران در طول تاریخ کجا هستند؟

کسانی که با سحر و جادو در برابر پیامبران الهی مقاومت کردند،

کجا هستند؟ آیا کسی از آنان باقی ماند؟

همه این‌ها به پایان رسیدند و این پیامبران و اولیای الهی هستند که

با باقی ماندن روش‌ها و اعتراف مردم به حقانیتشان ماندگار شدند.

ابو جهل کجاست؟

ابوسفیانی که با تمام توان در برابر پیامبر خدا ﷺ مقاومت کرد،

کجاست؟

آری، بر روی این کرهٔ خاکی نام پیامبر اکرم ﷺ است که شبانه روز

و لحظه به لحظه برده می‌شود؛ زمانی که صدای اذان «أشهد أن محمداً

رسول الله» در مدار اول بلند می‌شود، به محض پایان یافتن اذان در

این مدار شرقی، به فاصله چند دقیقه خورشید به مدار دوم می‌رسد.

یعنی به محض پایان یافتن اذان اول، تقریباً اذان دوم آغاز می‌شود

و به محض پایان یافتن اذان دوم، اذان سوم آغاز می‌شود و به همین

ترتیب ندای «أشهد أن محمداً رسول الله» در فضا طنین انداز می‌شود؛

ولی ابو جهل و ابوسفیان کجا هستند؟

معاویه‌ای که برای مقابله با امیر مؤمنان علی عليه السلام سپاهیان فراوانی

بسیج می‌کرد کجاست؟

به راستی امویان و عباسیان کجا هستند که تلاش کردند نامِ نامی
 علی بن ابی طالب علیه السلام را محو کنند؟
 هم اکنون در شرق و غرب جهان بر روی مناره‌ها ندای «أشهد أن
 علياً ولي الله» سر داده می‌شود.

امام حسین علیه السلام و شکوه ابدی

به راستی یزید و یزیدیان کجا هستند؟ در حالی که پرچم امام
 حسین علیه السلام برای همیشه برافراشته است.

آری ما فقط جنبه کوچکی از این عظمت و شکوه دنیایی آن
 بزرگوار را دیده‌ایم؛ بر اساس برخی آمارها - در همین سال - حدود ۹
 میلیون زائر خرد و کلان، پیر و جوان، زن و مرد و حتی کودکان
 شیرخوار در آغوش مادرانشان، از راه‌های دور در حرکت‌اند و برخی
 ۱۵ روز پیاده‌روی می‌کنند تا به مرقد شریف امام حسین علیه السلام برسند.
 یکی از برادران می‌گفت: من در کربلا شخصی را دیدم که پاهایش
 قطع شده بود. وی با همین حالت پیاده روی می‌کرد.

در واقع او خودش را روی زمین می‌کشاند تا به حرم برساند.
 اگر بدانید گوشت قسمتی که با آن راه می‌رفت به چه وضعی در

آمده بود؟!

آن فرد می گفت: من وقتی این صحنه را دیدم، بی اختیار گریستم. شخص دیگری یک پایش قطع شده بود و با عصا از مسافتی حدود ۵۰۰ کیلومتر آمده بود، چند روز در راه بود؟ شاید ۱۴ یا ۱۵ روز.

وقتی به او می گفتند: خسته نشدی؟

می گفت: در راه امام حسین علیه السلام خستگی وجود ندارد.

یزید و یزیدیان کجا هستند؟

آری، آنان رفتند و امام حسین علیه السلام هم چنان بر فراز تاریخ، زمان را به مبارزه می طلبد.

طبیعی است که این امر بر روی زمین است؛ چرا که امام حسین علیه السلام در آسمان، بزرگتر از زمین است. اگر امکانات فراهم بود چه بسا ۱۰۰ میلیون زائر نیز در روز اربعین به زیارت امام حسین علیه السلام می آمدند.

این همان عظمت و شکوهی است که خداوند به اولیای صادق خود عطا می کند.

در این زمینه یکی از علما داستانی را این گونه نقل می کرد:

گروهی در فلان منطقه عراق با پای پیاده به طرف کربلا به راه افتادند، بر اثر یک انفجار انتحاری عده‌ای از اینان کشته



شدند، افرادی معلول شدند و به عذّهای دیگر حالاتی به مراتب بدتر از کشته شدن پیش آمد.

در این هنگام شخصی به خیابان‌های شهر آمد و این گونه فریاد می‌زد:

ای مردم! می‌دانید چرا این انفجار انتحاری برای گروهی که از شهر شما به راه افتادند، اتفاق افتاد؟ برای این که کاری کنند که شما را از زیارت امام حسین علیه السلام باز دارند. شما به این اقدامات توجهی نکنید و همچنان امام حسین علیه السلام را زیارت کنید.

می‌گوید: مردم از هر صنف و طبقه‌ای کارشان را رها کردند تا به سوی حرم امام حسین علیه السلام حرکت کنند.

این همان محبت است و عشق یعنی همین.

اما قبر یزید کجاست؟ آیا قبر او را می‌شناسید؟

چندین سفری که به شام داشتم تا کنون، نمی‌دانم یزید کجا دفن

شده است!

پس به عظمت و شکوهی که خداوند متعال به اولیای حقیقی و

راستین خود عطا می‌کند بنگرید! خداوند سبحان اولیای خود را در

این دنیا یاری می‌کند، قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ
يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾؛ (۱)

ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در
زندگی دنیا و (در جهان آخرت) روزی که گواهان به پا
می‌خیزند، یاری می‌دهیم!

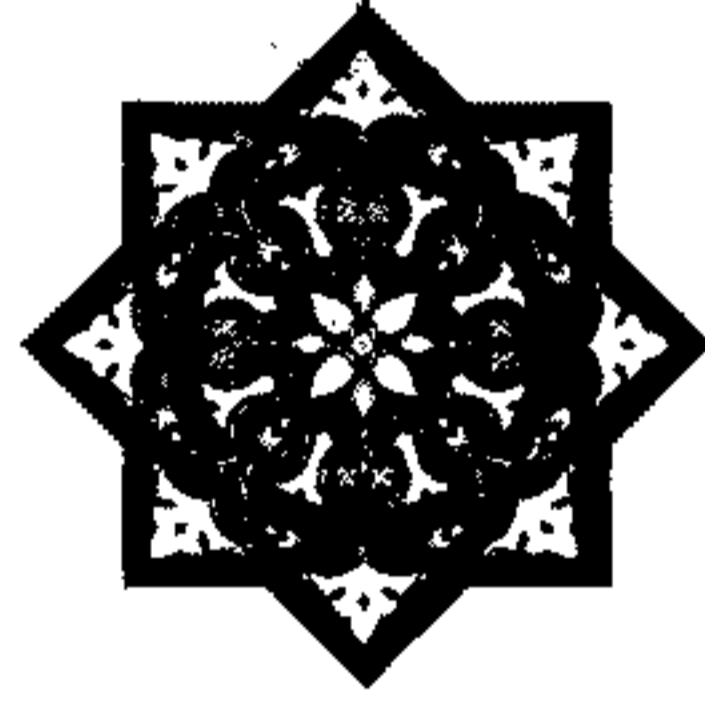
به راستی امام حسین علیه السلام در این جهان نیز پیروز شد و یزید
شکست خورد که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾؛ (۲)

و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد!

۱. سوره غافر آیه ۵۱.

۲. سوره طه آیه ۶۹.



فصل سوم

ارتباط رؤیا با ادعا

برخی حرکت‌های باطل که پرچم مهدویت را برافراشته‌اند برای زنجیر کردن بسیاری افراد، از ابزار خواب‌ها و رؤیاها استفاده می‌کنند و این خواب‌ها را نشانه درستی ادعای خود می‌دانند.

این موضوع را به لطف خداوند متعال در دو محور پی می‌گیریم:

۱. چگونه خواب و رؤیا شکل می‌گیرد.

۲. آیا خواب و رؤیا، مشروعیت مسائل عقیدتی را به اثبات

می‌رساند یا نه؟

چگونگی شکل‌گیری رؤیا

در باره چگونگی خواب دیدن، دو تفسیر وجود دارد: تفسیر علمی و تفسیر دینی.

پیش از طرح این دو تفسیر، این پرسش مطرح است که آیا علم و دین با هم تناقض دارند و هر یک تفسیر خاص خود را ارائه می‌کنند؟ و آیا اختلاف این دو تفسیر، نشان از تناقض دارد؟

در پاسخ باید گفت: نه، هیچ تناقضی بین علم و دین وجود ندارد.



زیرا علم در تفسیر پدیده‌های طبیعی، از چارچوب عالم شهود و محسوسات فراتر نمی‌رود و این عالم محدودیت دارد، درست همان گونه که انسان در یک اتاق، فقط همین دیوارها را می‌بیند و از آن سوی دیوار، چیزی نمی‌داند، علم بر پایه معادلات جهان طبیعت و تجزیه و تحلیل‌های آزمایشگاهی، استوار است و رویدادها و پدیده‌ها را بر اساس این داده‌ها، تفسیر می‌کند.

اما دین در تفسیر پدیده‌ها، از چارچوب گسترده‌تری بهره می‌برد و به همه عالم - چه عالم شهود و چه عالم غیب - احاطه دارد. این عالم شهودی که در آن به سر می‌بریم، بخش کوچکی از جهان هستی است و هیچ عالمی نمی‌تواند وجود عوالم دیگر را نفی کند. از این روست که دانشمندان می‌توانند بگویند: علم ما تا به این جا رسیده است، اما نمی‌تواند علم حقیقی را نفی کنند.

بنابراین، دانشمند نمی‌تواند چیزی را نفی کند و هیچ دانشمندی نمی‌تواند وجود دانشمندان دیگر را نفی نماید. دانشمندان می‌توانند بگویند: ما با بهره‌گیری از ابزارهای خود به این معلومات دست یافته‌ایم، اما آیا جهان دیگر و معادلات دیگری وجود دارد یا نه، ما چیزی نمی‌دانیم.

بنابراین، علم می‌تواند بگوید: نمی‌دانم و به همین جهت، دینی که

می‌داند همان دینی است که بر همه عوالم، احاطه دارد و تفسیر آن دربارۀ یک پدیده معین، دقیق‌تر، فراگیرتر و عمیق‌تر است.

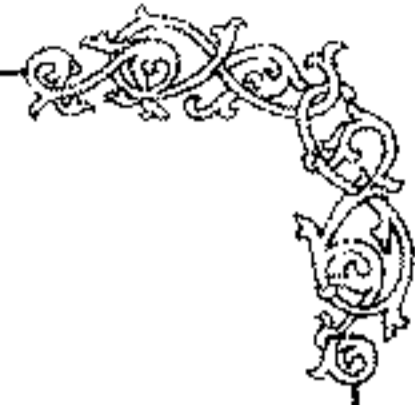
تفسیر علمی رؤیا

سخن دربارۀ تفسیر علمی رؤیا، همان است که برخی دانشمندان می‌گویند و خواب و رؤیا را بازتاب واقعیات خارجی می‌دانند. آنها در تفسیر خواب و رؤیا می‌گویند:

انسان دارای واقعیت خارجی، واقعیت ذهنی و واقعیت روانی است و خواب، بازتاب این واقعیات است.

برای مثال اشخاص در زندگی روزمره خود با رویدادهای مختلفی دست و پنجه نرم می‌کنند، آمد و شد، داد و ستد و... این حرکات و کارها در عالم رؤیا بازتاب می‌یابد. هر کدام از ما آرزوهایی داریم و این آرزوها در عالم خواب منعکس می‌شود.

انسان‌ها همیشه با ترس زندگی می‌کنند و نگرانی‌ها و ترس‌های آنان در عالم رؤیا خود را نشان می‌دهند. از همین رو کسی که از چیزی یا دشمنی می‌ترسد دچار کابوس می‌شود و مثلاً خواب می‌بیند که شخصی در تعقیب اوست. ما انسان‌ها از دو حوزه خودآگاه و ناخودآگاه برخورداریم و



بسیاری از تمایلات ما سرکوب شده است. این تمایلاتِ سرکوب شده، نه در خودآگاه؛ بلکه در ناخودآگاه ما جای دارد و شاید جرأت این را نداریم که آن‌ها را بیان کرده و یا حتی درباره آن‌ها بیندیشیم.

یک سری ضوابط و رفتار، ما را محدود می‌کند، اما روان انسان در عالم رؤیا آزادی می‌شود و تمایلات سرکوب شده آن، یا به صورت مستقیم و صریح و یا به صورت کنایه و نمادین، آشکار می‌گردد.

روان انسان از نوعی خلاقیت نمادین برخوردار است و برای آرزوها و تمایلات سرکوب شده خویش، نمادهای مشخصی را می‌سازد.

این تفسیری است که برخی دانشمندان درباره خواب و رؤیا مطرح کرده‌اند.

تفسیر دینی رؤیا

این تفسیر از طریق روایات بزرگان دین به ما رسیده است؛ این تفسیر در عین آن که با تفسیر علمی، منافاتی ندارد، از چارچوب گسترده‌تری به موضوع می‌نگرد و معتقد است که برخی عوامل غیبی در ایجاد خواب، نقش دارند، اما علم از دستیابی به این عوامل، ناتوان است.

علامه مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار» حدیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت خواب‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند و می‌فرماید:

الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ: بُشْرَى مِنَ اللَّهِ، وَ تَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَالَّذِي يُحَدِّثُ بِهِ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ فَيَرَاهُ فِي مَنَامِهِ؛

خواب سه گونه است:

مژده از خدا،

غم اندازی از شیطان،

و حدیث نفس انسان که آن را در خواب می‌بیند.

بنابراین، برخی خواب‌ها بشارت خداوند برای مؤمن هستند. برای مثال، مؤمنی دچار تنگنا می‌شود و در خواب می‌بیند که مشکلاتش به ترتیب خاصی، حل شده است.

قرآن کریم خواب حضرت یوسف عليه السلام را این گونه بیان می‌فرماید:

﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي

سَاجِدِينَ﴾؛^(۱)

من در خواب دیدم که یازده ستاره و آفتاب و ماه در برابر من

سجده می‌کردند.

این خواب، بشارت الهی بود.



روح ما در بند انجام کارهای بدن است؛ همانند فردی که شکمش را به یک گاری گره زده و آن را می‌کشد.

شخصی تعریف می‌کرد - البته راست و دروغش برعهده خود اوست - که در برخی کشورها، گاری‌های سنگینی را به افراد می‌بندند و آن‌ها باید این گاری‌ها را با خود بکشند.

ارواح نیز این گونه‌اند و ما را به صورت افراد خسته و کوفته‌ای می‌بینند که گاری بدن را می‌کشیم. بنابراین، روح، سرگرم اداره امور بدن است و منافع حسی وارده به بدن را تجزیه و تحلیل می‌کند؛ چشم همیشه در حال تصویربرداری است و میلیون‌ها و شاید میلیاردها تصویر را ثبت و ضبط می‌کند، گوش و دیگر منافذ بدن نیز در حال پیام‌رسانی به روح هستند.

بنابراین، روح، مشغول است، اما در عالم رؤیا آزاد می‌شود؛ البته نه به صورت کامل، زیرا آزاد شدن کامل روح به مرگ فرد می‌انجامد و همه چیز تمام می‌شود. پس روح، در عالم خواب، اندکی آزاد می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾؛ (۱)

خداوند جان‌ها را به هنگام مرگ و یا خواب افراد، می‌گیرد.

یعنی خداوند جان انسان را می‌گیرد تا آزاد شده و به جهان دیگری برود. جهان دیگر، مقدرات خاص خود را دارد و در آن جا همه چیز، نگاشته شده است، روح با آن جهان ارتباط برقرار می‌کند و چیزهای جدیدی را ادراک می‌نماید.

بنابراین، برخی خواب‌ها، بشارتی از سوی خداوند برای مؤمنان است.

دسته دوم خواب‌ها، از سوی شیطان و برای غمناک کردن انسان، برنامه ریزی می‌شود. شیطان موجودی موذی و مخرب به شمار می‌رود که کارهایش همه از سرفتنه‌گری و فساد انگیزی است و نه تنها در عالم بیداری؛ بلکه در عالم خواب نیز انسان را مورد آزار قرار می‌دهد. در آیه کریمه‌ای می‌خوانیم:

﴿ إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا ﴾؛^(۱)

نجوا تنها از سوی شیطان است، می‌خواهد مؤمنان را غمگین سازد.

بنابراین، شیطان وارد عالم رؤیا می‌شود و خواب‌های ترسناک خود را به گونه‌ای وحشتناک، به ما تحمیل می‌کند به گونه‌ای که

۱. سوره مجادله آیه ۱۰.

انسان، ترسان و هراسان و با تپش شدید قلب از خواب بیدار می‌شود و می‌گوید: این خواب دیگر از کجا آمد؟

دسته سوم. اگر با دقت بنگریم متوجه می‌شویم که گفت و گوهای انسان با خویشتن خویش، در خواب نیز خود را نشان می‌دهد و سخنان درونی، اندیشه‌ها و احساسات روزمره، در خواب بازتاب می‌یابد.

ملاحظه می‌کنید که دین در مورد دسته سوم از خواب‌ها با علم هماهنگ است؛ با این تفاوت که افق‌های دیگری را نیز پیش روی ما می‌گشاید و برخی خواب‌ها را بشارت الهی، برخی دیگر را توطئه شیطان برای غمگین کردن انسان و برخی دیگر را بازتاب سخنان انسان با خویشتن خویش می‌داند.

پیامبر خدا ﷺ در سخن دیگری می‌فرماید:

الرؤيا من الله والحلم من الشيطان؛

رویا از خداوند و خواب پریشان از شیطان است.

رویا چیزی است که با خداوند ارتباط دارد، اما خواب پریشان، با شیاطین در ارتباط است.

روایت معتبر دیگری نیز در همین زمینه در کتاب «بحار الانوار» از «اصول کافی» به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابوعمیر، از

سعد بن ابو خلف آمده است. در این روایت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

الرُّؤْيَا عَلَى ثَلَاثَةٍ وَجُوهٍ بِشَارَةٍ مِنَ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِ وَتَحْذِيرٍ مِنَ الشَّيْطَانِ وَأَضْغَاثِ أَحْلَامٍ؛^(۱)

رؤیا به سه دسته تقسیم می شود:

بشارت خداوند برای مؤمن،

هشدار شیطان به انسان،

و خواب‌های پریشان (یعنی خواب‌های در هم و برهم).

رؤیا و تفسیری دیگر

اکنون روایتی را نقل می کنیم که هر چند جلال الدین سیوطی عالم معروف اهل سنت در کتاب «الدر المنثور» از قول عمر بن خطاب نقل کرده است، اما بازگویی آن خالی از لطف نیست.

عمر بن خطاب می گوید: شگفتا از رؤیا و خوابِ انسانی که می خوابد و چیزهایی را در خواب می بیند که هیچ گاه به ذهنش خطور نکرده است. پس خواب او زود تعبیر می شود. انسانی دیگر خواب می بیند، اما خوابش هیچ نیست و نه صادقانه و نه کاذبه محسوب می شود.

۱. الکافی: ج ۸ ص ۹۰.

عمر متحیر بود که این مسأله را چگونه تفسیر کند. علی بن ابی طالب علیه السلام به او فرمود:

أفلا أخبرك بذلك؟! إن الله يقول: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾ فالله يتوفي الأنفس كلها؛ يعني يقبصها، فما رأت و هي عنده في السماء فهي الرؤيا الصادقة وما رأت إذا وصلت إلى أجسادها عند العودة تتلقها الشياطين هذه الروح، تلقت الشياطين في الهواء فكذبتها وأخبرتها بالأباطيل، عمل الشيطان الكذب وما أشبه ذلك فكذبت فيها؟

آیا من تفسیر آن را برای تو نگویم؟ خداوند می‌فرماید: «خداوند جان‌های مرگم را به هنگام مرگ یا خواب، می‌گیرد؛ آن گاه آن دسته از جان‌ها را که مرگشان فرارسیده، نگه می‌دارد و دیگر جان‌ها را تا یک زمان باز می‌فرستد».

بنابراین، خداوند همه جان‌ها را می‌گیرد و آن چه را که روح در نزد خداوند و در آسمان می‌بیند رؤیای صادق است. اما اگر خواب دیدن به هنگام بازگشت روح به جسم، صورت پذیرد ساخته و پرداخته شیاطین است.

به عبارت دیگر، شیاطین روح انسان را در هوا می‌گیرند و

مشتی دروغ و خبرهای باطل را در اختیار او قرار می‌دهند، کار شیطان دروغ‌گویی و مانند آن است. بنابراین، این گونه خواب‌ها دروغ هستند.

عمر از این سخن حضرت علی علیه السلام به شگفت آمد.

در این زمینه روایت دیگری نیز در توحید مفضل نقل شده است.^(۱)

سخن ما تا این جا به صورت کوتاه در باره محور نخست؛ یعنی چگونگی رخداد رؤیا و خواب بود که با دو تفسیر علمی و دینی بحث کردیم.

جایگاه رؤیا در اثبات مسائل دینی

محور دوم این است که آیا رؤیا و خواب، می‌تواند به عنوان تکیه‌گاه اثبات احکام شرعی و مسائل عقیدتی، مورد استفاده قرار گیرد؟ این موضوع را با یک داستان واقعی پی می‌گیریم:

فردی که ادعا می‌کرد از مردم یمن است به نزد یکی از علما آمد و به او گفت: من از طرف امام زمان عجل الله تعالی فرجه برای شما نامه‌ای آورده‌ام.

۱. ر.ک: توحید مفضل: ص ۱۸۳.



آن عالم گفت : شما؟ این یک ادعای بزرگ است و به دلیل نیاز دارد، بگو ببینم برهان تو چیست؟ درخواست برهان، کم‌ترین خواسته من از توست، بنابراین برهانت را بگو.

آن مرد گفت : برهان من این است که شما امشب، این قضیه را در خواب می‌بینید، حال آیا سخن مرا پذیرید؟

عالم پاسخ داد : حتی اگر بیست بار هم خواب ببینم نمی‌پذیرم؛ چرا که دین و مذهب ما، نه بر اساس خواب و رؤیا؛ بلکه بر پایه عقاید یقینی استوار است.

از همین رو عالم مذکور در خواست کرد تا آن فرد برهانی مشخص، ارائه نماید، اما او دلیلی نداشت و پوزش خواست. اکنون می‌پرسیم: آیا خواب و رؤیا از نظر شرعی، حجت به حساب می‌آید؟

آیا خواب و رؤیا چیزی را ثابت می‌کند؟

و آیا صداقت مدّعی را مورد تأکید قرار می‌دهد؟

در روایتی آمده است که حضرتش فرمود:

من رأنا فقد رأنا؛ فإنّ الشيطان لا يتمثل بنا؛

هر کس ما را در خواب ببیند به خواب خود اطمینان کند؛ چرا

که شیطان در قالب چهره ما نمایان نمی‌شود.

ممکن است این پرسش مطرح شود که شما با این روایات موجود

در کتاب‌های شیعه چه می‌کنید؟

اهل سنت نیز این روایات را نقل کرده‌اند و نباید گمان کرد که این روایات، تنها در کتاب‌های شیعیان یافت می‌شود.

برای مثال در «صحیح» بخاری در باب «من رأى النبي ﷺ في المنام» آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود:

من رأني في المنام فقد رأني، فإن الشيطان لا يتمثل بي؛^(۱)

هر که مرا در خواب ببیند به خواب خود اطمینان نماید؛ چرا که شیطان در قالب چهره من نمایان نمی‌شود.

این حدیث و احادیث دیگری نیز در این زمینه در «صحیح» بخاری آمده است.

از طرفی، در «بحار الأنوار» نیز همین مضمون نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

من رأني في منامه فقد رأني، لأن الشيطان لا يتمثل في صورتني ولا في صورة أحد من أوصيائي؛^(۲)

هر که مرا در خواب ببیند به خواب خود اطمینان نماید؛ چرا که شیطان در قالب چهره من یا هیچ یک از جانشینانم نمایان نمی‌شود.

۱. صحیح بخاری: حدیث ۶۹۹۴.

۲. بحار الأنوار: ج ۳ ص ۲۳۴.

این روایات نشان می‌دهند که هر کس پیامبر یا اهل بیت علیهم‌السلام را در خواب ببیند باید به خواب خود اطمینان نماید.

رؤیا و دیدگاه فقهی

اکنون این پرسش مطرح است که با این که روایاتی در کتاب‌های شیعی و سنی نقل شده است، آیا حجّیت این نوع خواب‌ها را اثبات می‌کند؟

ما برای این اشکال، پاسخ‌های متعددی را ارائه می‌کنیم و از شما می‌خواهیم دقّت کنید تا ببینیم کدام یک از این پاسخ‌ها، پذیرفتنی است و کدام یک نه؟

پاسخ نخست. این که روایت مذکور در زمره ضعیف‌ترین روایات آحاد قرار می‌گیرد و نمی‌توان روی این گونه روایات، تکیه کرد. بنابراین، روایت مذکور، روایتی ضعیف، حدیث آحاد و از ضعیف‌ترین احادیث آحاد است و نمی‌توان یک خبر واحد و ضعیف را پذیرفت.

زیرا جهت‌گیری کلی علمای ما درباره خبر واحد این است که اگر خبر واحد، مورد اطمینان و یا راوی آن، مورد اعتماد باشد می‌توان به آن استناد نمود. از همین رو برخی روایات آحاد را می‌توان معتبر دانست.

این پاسخ بر پایه مبانی عموم فقها، جای تأمل دارد. برای مثال به این روایت شیخ صدوق رحمته الله در «عیون أخبار الرضا علیه السلام» و «المجالس» و سند آن توجه بفرمایید!

شیخ صدوق، این روایت را از محمد بن ابراهیم طالقانی نقل می‌کند که از نظر راوی شناسان مورد بحث و بررسی است و برخی معتقدند که محمد بن ابراهیم طالقانی، مورد اطمینان است. محمد بن ابراهیم بن طالقانی این روایت را از ابن عقده، از علی بن حسن فضال، از پدرش (که همگی مورد اعتمادند) از ابوالحسن امام رضا علیه السلام نقل می‌کند.

بنابراین، روایت مذکور بر اساس برخی مبانی، معتبر است. حال روایت مذکور را نقل می‌کنیم:

مردی از مردم خراسان به امام رضا علیه السلام فرمود: یا بن رسول الله! من در خواب، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که گویا به من فرمود:

كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا دُفِنَ فِي أَرْضِكُمْ بَضْعَتِي وَ اسْتُحْفِظْتُمْ وَ دِيْعَتِي
وَ غُيِّبَ فِي تَرَاكُمُ نَجْمِي؛

هیچ می‌دانی که پاره تن من در سرزمین شما، دفن می‌شود؟ من از شما می‌خواهم که از امانت من پاسداری کنید؛ همو که ستاره من است و در خاک شما آرام می‌گیرد.

من دیشب خواب دیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این سخنان را به من می‌فرماید. امام رضا علیه السلام به او فرمود:

أَنَا الْمَدْفُونُ فِي أَرْضِكُمْ وَأَنَا بَضْعَةٌ مِنْ نَبِيِّكُمْ وَأَنَا الْوَدِيعَةُ وَالنَّجْمُ أَلَا فَمَنْ زَارَنِي وَهُوَ يَعْرِفُ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ حَقِّي وَطَاعَتِي فَأَنَا وَآبَائِي شُفَعَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ كُنَّا شُفَعَاءَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَجَا...؛

من در سرزمین شما دفن می‌شوم، ستاره‌ای که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به آن اشاره می‌کند، من هستم. من پاره تن پیامبر شما، امانت و ستاره‌ام و هر کس با علم به حق من و فرمانبرداری از من که خداوند متعال آن را واجب نموده به زیارت من بیاید، من و پدرانم در روز قیامت، شفیع او خواهیم بود و آن که در روز قیامت، شفاعتش کنیم نجات می‌یابد.

امام رضا علیه السلام در ادامه می‌فرماید: پدرم از جدم از پدر بزرگوارش علیه السلام برای من روایت نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ رَأَانِي فِي مَنَامِهِ فَقَدْ رَأَانِي لِأَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي وَلَا فِي صُورَةِ وَاحِدٍ مِنْ أَوْصِيَائِي...؛^(۱)

هر که مرا در خواب ببیند به خواب خود اطمینان نماید؛ چرا
که شیطان در قالب چهره من یا هیچ یک از جانشینانم
نمایان نمی‌شود.

این روایت بر اساس برخی مبانی، معتبر است. در کتاب «اصول
کافی» روایت صحیحی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از
محمد بن خلاد نقل شده است که امام رضا علیه السلام فرمود:
رسول خدا صلی الله علیه و آله بامدادان به اصحابش می‌فرمود:
هل من مبشرات؛

آیا بشارت دهنده‌هایی وجود دارند؟ (یعنی آیا کسی رؤیای
حاوی بشارت، دیده است؟).

این روایت، روایتی صحیح است و نتیجه آن که پاسخ نخست،
جای تأمل دارد.

پاسخ دوم. این است که می‌توان صحت این روایت را پذیرفت، اما
شاید مقصود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این باشد که «هر کس در عالم بیداری مرا
ببیند در واقع مرا دیده است؛ چرا که شیطان در قالب چهره من، خود
را به بیداران نشان نمی‌دهد».

به عبارت دیگر، هرگاه شخصی در عالم بیداری، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله
را ببیند به یقین خود آن حضرت را دیده است و احتمال آن که شیطان



خود را در قالب چهره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشان داده باشد، وجود ندارد؛ چرا که هر کس مرا در عالم بیداری و نه خواب، ببیند به واقع مرا دیده است. این پاسخ نیز جای تأمل دارد؛ زیرا این روایتی را که در اخیر نقل کردیم به صراحت بیان می‌دارد که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هر کس مرا در خواب ببیند، به واقع مرا دیده است».

در روایت دیگری نیز می‌گوید: آیا بشارت دهنده‌هایی وجود دارند؟

آری، بر اساس برخی روایات عامه، ممکن است که این روایت، در مقام پاسخ‌گویی به آنان باشد بدین معنا که «هر کس مرا ببیند در واقع مرا دیده است».

البته در روایات اهل سنت، سخنی از خواب به میان نیامده است. بنابراین، مقصود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دیدن در حال بیداری است. این پاسخ دوم نیز جای تأمل دارد.

پاسخ سوم. این که به نظر می‌رسد این مسأله جزء مسائل اصول است و علم و دانستن در آن‌ها ضروری است؛ اما اخبار آحاد که ظن و گمان را به ذهن القا می‌کند، به اثبات این مسائل نمی‌انجامد.

شما می‌دانید که دو نوع مسأله داریم:

یکی مسائل فرعی و دیگری مسائل اصولی.

مسائل فرعی مانند این که به هنگام شک بین رکعت سوم و چهارم، باید چنین و چنان کرد، اما یک مسأله اصولی می‌تواند کلید صدها مسأله فرعی باشد. محقق نائینی می‌گوید:

اگر مسائل کبروی در کنار مسائل صغروی قرار گیرد احکام فرعی فقه از آن استنباط می‌شود.

خبر واحد حتی اگر معتبر باشد تنها برای اثبات یک حکم فرعی همانند شک بین رکعت سوم و چهارم، مفید خواهد بود، اما مسائل کلیدی چه بسا هزاران حکم فرعی شرعی، از دل آن بیرون می‌آید، با استناد به خبر واحد، اثبات نمی‌شود.

این پاسخ سوم نیز جای تأمل دارد؛ زیرا اگر خبر واحد، معتبر و راوی آن ثقة باشد چه فرقی می‌کند که یک مسأله اصولی را اثبات کند یا یک مسأله فرعی را؟

ممکن است که راوی ثقة، حدیثی را در باره یک مسأله فرعی همانند شک بین رکعت سوم و چهارم نقل کند و یا به نقل حدیثی درباره یک مسأله اصولی پردازد مانند «یقین با شک، نقض نمی‌شود» که بقای احکام پیشین درباره شبهات حکمی، به آن بستگی دارد. چه فرقی می‌کند که خبر واحد به بیان مسأله اصولی یا فقهی پردازد؟ روشن شد که پاسخ سوم نیز جای تأمل دارد.

پاسخ چهارم . همان است که میرزای قمی رحمته الله علیه صاحب کتاب «القوانین» آن را مطرح کرده است. وی در شهر قم در قبرستان شیخان مدفون است و قبر او شایسته زیارت است؛ چرا که ایشان از ابواب خدای متعال به شمار می‌آید. وی در جلد اول کتاب «القوانین» صفحه پایانی آن می‌نویسد:

آن چنان که گفته‌اند منظور این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را باید در عالم بیداری دید تا بتوان باور کرد که خود ایشان است و از همین رو اطلاقی وجود ندارد.

هرگاه فردی پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده باشد با چهره ایشان آشنایی دارد و می‌تواند بگوید که من خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم؛ حال اگر ما شخصی را در خواب ببینیم از کجا بدانیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است؟

برای مثال، اگر ابوذر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند می‌تواند بگوید که خود پیامبر را در خواب دیدم و حال آن که ما پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را ندیده‌ایم، از کجا می‌دانید آن کسی که در خواب دیده‌اید، رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؟

بنابراین، روایت مذکور بیان‌گر این مطلب است که هر کدام از شما با چهره واقعی من آشنا باشد می‌تواند ادعا کند که مرا در خواب دیده

است. الآن اگر عکسی را به شما نشان دهند و بگویند: این پیامبر است، از کجا می فهمید که راست می گویند یا دروغ؟ ما نمی توانیم این موضوع را تشخیص دهیم؛ بلکه تنها، افرادی مانند ابوذر و سلمان که پیامبر را در دوران حیاتشان دیده اند می توانند چهره واقعی آن حضرت را تشخیص دهند و روایت مذکور، شامل ما نمی شود.

محقق قمی رحمته الله در «القوانین» این تفسیر را نمی پسندد و می گوید: در پاسخ باید گفت: این روایت بر پایه برخی مبانی صحیح است و طبق آن فردی به نام حسن بن فضال ادعا می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دیده است و این موضوع را به امام رضا علیه السلام اطلاع می دهد. او از کجا فهمید که خود پیامبر را در خواب دیده است؟ مگر پیامبر را در دوران حیات ایشان زیارت کرده بود؟ نه، بلکه از طریق الهام الهی ایشان را شناخت.

لازم نیست که حتماً پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را در دوران حیاتشان ملاقات کنیم؛ بلکه خداوند به ما الهام می کند که این شخص که در خواب می بینید، خود پیامبر است.

بنابراین پاسخ چهارم نیز خالی از اشکال نیست.

پاسخ پنجم . به این پاسخ دقت کنید! روایاتی که می‌گویند: «هر که ما را در خواب ببیند به خواب خود اطمینان کند» عام هستند. به نظر می‌رسد، این روایات دو بُعد تکوینی و تشریحی را دربرمی‌گیرند؛ اما با توجه به قاعده‌های اطلاق و تقیید و تخصیص و تعمیم، می‌توان این روایت را تخصیص داد.

در روایتی آمده است که «احکام شرعی را نمی‌توان با خواب دیدن، شناخت و دین بر پایه خواب، بنیان نهاده نمی‌شود» حال چگونه این دو روایت را با هم جمع می‌کنید؟

پاسخ: همان گونه که همه مطلق‌ها و مقیدها را می‌توان با هم جمع نمود. از سوی خدای متعال می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾؛ (۱)

خداوند در مورد فرزندانان به شما توصیه می‌کند که پسران دو برابر دختران ارث ببرند.

از سوی دیگر در روایتی آمده است:

القاتل ليرث؛

قاتل، ارث نمی‌برد.

حال چگونه این عموم را با قید مذکور، مقید می‌کنید؟

۱. سوره نساء آیه ۱۱.

شایان ذکر است که همه مسلمانان در این مورد، اتفاق نظر دارند که روایات «هر کس ما را در خواب ببیند به خواب خود اطمینان نماید» بعد تکوینی و تشریحی را دربرمی‌گیرد، اما روایت دیگری در باب تشریح وجود دارد که اتکا به خواب و رؤیا را مجاز نمی‌داند.

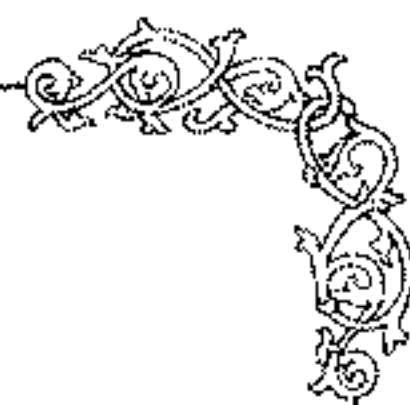
بنابراین، مشکلی ندارد که در خواب ببینید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مژده بهبودی اوضاعتان را به شما می‌دهد.

یکی از مراجع که با مشکلات فراوانی دست به گریبان بود، حضرت حجّت صلوات الله علیه را در خواب دید، ابتدا به امام علیه السلام عرض کرد: من خادم شما و خادم خدمتگزاران شما هستم، چگونه مرا در میان این مشکلات رها می‌کنید؟

ایشان امام زمان علیه السلام را در حالی به خواب دید که در حدود چهل سال سن داشت. امام علیه السلام به او فرمود:

إنا كنا معك والآن نحن معك وفي المستقبل نكون معك من
رأنا فقد رأنا؛

ما با تو بوده‌ایم، اکنون نیز با تو هستیم و در آینده نیز با تو
خواهیم بود.



چرا رؤیا در تشریح حجت نیست؟

با عنایت به آن چه گذشت این گونه خواب‌ها مشکلی ایجاد نمی‌کند، اما در مورد تشریح، نمی‌توان خواب را حجت دانست؛ چرا؟

دلیل این امر روایتی است که شیخ کلینی رحمته الله در «اصول کافی» نقل می‌کند. دقت بفرمایید! این روایت در کتاب «مرآة العقول»، بخش دهم یعنی در کتاب الصلاة باب النوادر نیز در حدود ۱۲ صفحه نقل شده است. البته نمی‌خواهیم همه این روایت را بیاوریم.

علی بن ابراهیم شیخ کلینی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابن اذینه (که همه راویان مورد اعتماد هستند) این روایت صحیح را از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کنند که ابن اذینه می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

ما تروي هذه الناصبة؟

این مخالفان چه روایت می‌کنند؟

گفتم: فدایت شوم درباره چه؟

حضرت فرمود:

في أذانهم وركوعهم وسجودهم؛

در مورد اذان، رکوع و سجودشان.

گفتم: آن‌ها می‌گویند: ابی بن کعب آن را در خواب دیده است.

البته در کتاب‌های اهل سنت روایتی وجود دارد و بر اساس آن، اذان موجود که در شرق و غرب عالم توسط مؤذنین سر داده می‌شود، در اثر یک خواب، رواج یافته است.

طبق ادعای اهل سنت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواست وقت نمازهای یومیّه را به مؤمنان بیاموزد، اما متحیر بود که چگونه این کار را انجام دهد. بنابراین، مؤمنان به مشورت با هم پرداختند، چه کنیم؟

آیا برای اعلام نماز، همانند مسیحیان، ناقوسی بنوازیم؟

یا مثل یهودیان شیپور بزنیم؟

یا در هنگام نماز، آتش روشن کنیم تا سپیده دم را اعلام کنیم و

مردم برای نماز بیایند؟

اختلاف بالاگرفت - و بر اساس ادعای اهل سنت - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در آن لحظه متحیر بود که چه کند؟

در این هنگام عبدالله بن زید گفت: من خواب اذان را دیده‌ام!

در روایت دیگری آمده است: عمر، خواب اذان را دید، پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کار خوبی است؛ آن را وارد دینتان کنید.

آری، در روایات اهل سنت این گونه آمده است، اما امام

صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

كذبوا، فإنّ دين الله عزّوجلّ أعزّ من أن يُرى في النوم؛^(۱)
 دروغ می‌گویند؛ زیرا دین خداوند عزّوجلّ، بزرگ‌تر از آن
 است که در خواب دیده شود.

به راستی معنای این سخن چیست؟
 حال که مسأله روشن است، از ذکر ادامه روایت چشم‌پوشی
 می‌کنیم.

به عبارت دیگر، خواب در زمینه تشریح، هیچ جایگاهی ندارد.
 یعنی در زمینه تکوینی و بشارت‌های تکوینی می‌توان به خواب
 استناد نمود، اما در تشریح و دین هرگز.
 فرض کنید! قاضی در خواب می‌بیند که زید، هزار دینار از عمرو،
 طلب دارد و روز بعد به نزد عمرو می‌رود و می‌گوید: هزار دینار زید را
 پس بده!

آیا می‌توان چنین چیزی را پذیرفت؟
 آیا مسلمانی این مسأله را می‌پذیرد؟
 افرادی که خواب و رؤیا را می‌پذیرند، اگر فردی به نزد آنها برود و
 بگوید: من پیامبر را در خواب دیدم و به من فرمود: «از فلانی هزار

۱. مرآة العقول: ج ۱۰ ص ۲۶۸.

دینار بگیر!» آیا حاضرند به او هزار دینار بدهند؟

پس چگونه می‌توان دین و احکام اسلامی را بر پایه خواب و رؤیا بنیان نهاد؟

دین خداوند، بزرگ‌تر از آن است که در خواب، دیده شود. بنابراین، پاسخ‌های قبلی، کافی نبود، اما این پاسخ آخر، به تنهایی کفایت می‌کند و این مسأله آن قدر بدیهی است که به بحث و گفت‌وگو نیاز ندارد.

به سخن دیگر، هر زن و مردی، خرد و کلانی این مسأله را می‌داند؛ چرا که منابع شریعت را همه می‌شناسد، این منابع عبارتند از: کتاب، سنت، اجماع و عقل.

حال اگر فردی در خواب ببیند عصاره انگور در صورت جوشانده شدن، حرام نیست، آیا عقلا و دینداران و مؤمنان دنیا سخن او را باور می‌کنند؟

اگر این راه را باز بگذاریم همه اشخاص با دیدن یک خواب، خود را بدان ملزم می‌دانند و به این ترتیب همه ضوابط شرعی به هم می‌ریزد؛ به گونه‌ای که می‌توان همه محرّمات را حلال نمود و همه واجبات را از درجه وجوب، ساقط کرد.

بنابراین تا جایی که می‌دانیم هیچ عاقلی در دنیا این مسأله را

نمی‌پذیرد و متدینین نیز در وجدان خود با آن مخالفند. از این رو، خواب - هر چه باشد - نمی‌تواند مبنای احکام شرعی قرار گیرد و روایت صحیح و معتبر مذکور، اجماع علمای مسلمان، اجماع علمای اهل بیت علیهم‌السلام و دیدگاه کارشناسان اعتقادی، بر این امر صحه می‌گذارد؛ به ویژه این که مسائل عقیدتی بسیار مهم و دقیق هستند و نمی‌توان آن‌ها را دستخوش خواب و رؤیا نمود.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

فهرست‌ها

- فهرست آیات
- فهرست روایات
- منابع و مأخذ



فهرست آیات

الف

- ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...﴾ ۱۲۴، ۱۲۰
- ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ۶۵
- ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾ ۱۱۱
- ﴿إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ۱۲۱
- ﴿إِنَّمَا يَقْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾ ۸۱
- ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا...﴾ ۱۱۹

ت

- ﴿تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ﴾ ۷۰

ف

﴿فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾ ۴۸

﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ ۱۰۶

ق

﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ﴾ ۵۳

ک

﴿كَأَلَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا﴾ ۸۶

و

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا...﴾ ۹۷

﴿وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾ ۱۰۶

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ ۲۰

﴿ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ﴾ ۱۱۱

﴿ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴾ ۸۲

هـ

﴿ هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى ﴾ ۹۲

﴿ هَلْ أَنْبَيْتُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ ﴾ ۶۹

ی

﴿ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ ﴾ ۱۳۶



فهرست روایات

الف

- أفلا أخبرك بذلك؟! ۱۲۴
- أنا المدفون في أرضكم وأنا بضعة من نبيكم ۱۳۰
- إنَّ السَّحْرَ عَلَىٰ وَجْهِ شَتَّىٰ ۴۵
- إِنَّا كُنَّا مَعَكَ وَالْآنَ نَحْنُ مَعَكَ وَفِي الْمُسْتَقْبَلِ نَكُونُ مَعَكَ ۱۳۷
- إِيَّاكُمْ وَالتَّنْوِيهِ أَمَا وَاللَّهِ لِيُغَيِّبَنَّ إِمَامَكُمْ سَنِينًا مِنْ دَهْرِكُمْ ۹۹

ر

- الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ: بَشَرِيٌّ مِنَ اللَّهِ، وَتَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ ۱۱۹
- الرُّؤْيَا مِنَ اللَّهِ وَالْحَلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ ۱۲۲

ف

فإنه يتوفي الأنفس كلها ۱۲۴

ق

القاتل لا يرث ۱۳۶

ک

كذبوا، فإن دين الله عز وجل أعز من أن يُرى في النوم ۱۴۰

كيف أنتم إذا دفن في أرضكم بضعتي ۱۲۹

م

معاشر الناس! إنه سيكون من بعدي أئمة يدعون إلى النار ۱۳

من رأنا فقد رأنا؛ فإن الشيطان لا يتمثل بنا ۱۲۶

من رأني في المنام فقد رأني، فإن الشيطان لا يتمثل بي ۱۲۷

- ۱۲۷ من رآني في منامه فقد رآني،
- ۱۳۰ مَنْ رَأَى نِي فِي مَنَامِهِ فَقَدْ رَأَى نِي
- ۱۸ من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية

و

- ۱۰۱ واللَّهِ، لأمرنا أبين من هذه الشمس
- ۵۵ واليوم إنما توذِّي الشَّيَاطِينِ إِلَى كَهَانِهَا
- ۴۹ وَجَهٌ مِنْهَا بِمَنْزِلَةِ الطَّبِّ

هـ

- ۱۳۱ هل من مبشرات

مناہع و ماآخذ

۱. قرآن کریم

الف

۲. الاغانی: ابوالفرج اصفہانی.

ب

۳. بحار الانوار: علامہ بزرگوار شیخ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ.

ت

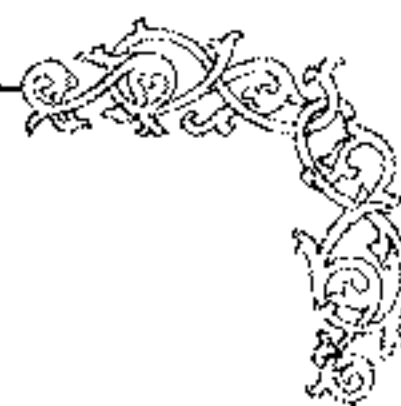
۴. توحید مفضل: علامہ بزرگوار شیخ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ.

د

۵. الدرجات الرفیعة فی الطبقات الشیعة: سید علی خان مدنی.

ص

۶. صحیح بخاری: محمد بن اسماعیل بخاری جعفی.



ض

۷. ضحی الاسلام: احمد امین مصری.

غ

۸. الغیبة: عالم بزرگوار محمد بن حسن طوسی رحمته الله.

ک

۹. کافی: محدث عالی قدر محمد بن یعقوب کلینی رازی رحمته الله.

ق

۱۰. قاموس الرجال: شیخ محمد تقی شوشتری.

۱۱. القوانین: عالم بزرگوار مرحوم میرزای قمی رحمته الله.

م

۱۲. مرآة العقول: علامه محمد باقر مجلسی رحمته الله.

۱۳. مروج الذهب: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی.

۱۴. مقاتل الطالبین: ابوالفرج اصفهانی.